

عنوان: مقاله تان در مورد ملالی جویای قهرمان

یک نوشته به قلم سمیر در سایت تانرا دیدم که خواسته مبارزه ملالی جویا را کمرنگ جلوه گر ساخته و در آخرین تحلیل او را در خدمت "امپریالیزم" قرار دهد.

من زیاد گفتنی با شما ها ندارم چون میدانم که از همان نسلی هستید که فقط خوش دارید کلمات کتابی و سرخ و آتشین را قلقله کنید بدون آنکه مرد میدان باشید و جرئت و شهامت خطر کردن را داشته باشید.

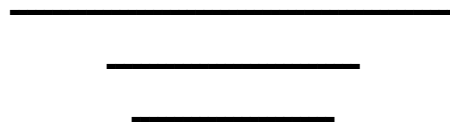
به شما ها میگویم که اگر همینقدر مرد شدید که این شعار بازی ها و هورا گفتن هایتان را نه در بستر تمیز و راحت امپریالیزم بلکه در فضای خونین افغانستان بلند کنید آنوقت یکایک حرفهای تانرا به سرچشم قبول میکنم و میپذیرم که واقعا شما انقلابی هستید و جویا ضد انقلابی.

و بالاتر از آن از شما نمیخواهم که دل جویا را داشته باشید و بروید در داخل و در زیر ریش شیاطین صدای تانرا بلند کنید، از شما میخواهم که فقط مرد شوید و گرفتن پول مفت از سوسیال های کشور های اروپایی و امریکایی و کانادایی را کنار بگذارید و از این زندگی آسوده و در عینحال طفیلی را لعنت گفته بروید داخل افغانستان و از همانجا به هر شیوه ای که میخواهید کار کنید، تا بپذیرم که مرد عمل و مبارزه هستید و نه چند کرم کتاب و چند مردی که از شکم سیر سیاست انقلابی میکنند.

اگر اجازه تان باشد باید برای تان گفت که امپریالیزم از عناصری مثل شما بیشتر لذت میبرد که فقط بندل بندل ورق را سفید کنید اما عملا در بین مردم نباشید و سازماندهی نکنید، نوشته های شما را به اطمینان برایتان میگویم که بیست نفر هم نمی خواند، اما جویا با هر بار بلند کردن صدایش میلیونها نفر شنونده دارد و بیش از هر فرد دیگری به گفته شما امپریالیزم را ضربه میزند.

شما ها که قلب گنجشکی دارید حق ندارید به کسی توهین و تحقیر کنید و علیه وی بنویسید که در کوچه و برزن وطن و در بین نادارترین و عوام ما خودش را به مثابه مبارز تثبیت کرده و قهرمان شان شده است.

کمی حیا و شرم هم داشته باشید چیز خوبی است.



مروری بر "اندرز های" یک گوشه نشین قهرمان پرست

بتاریخ 20 دسمبر 2008 یک نامه بدون امضا (همین نامه نشر شده در بالا)، ولی پر از طعنه و ناسزا، به آدرس (بابا) مواصلت نمود که از یک آدرس الکترونیکی به اسم سمیر **افغان**، ایمیل شده بود؛ دو روز پیشتر از آن، همچنان نامه ای به امضای ح. فروتن به ضمیمه یک نوشته بعنوان "ژاژخایی های یک جاه طلب فراری" برای نشر در (بابا) رسیده بود. این نوشته که سرپا مملو از دشنام و اهانت های بسیار زشت شخصی به شخص آقای موسوی، و اتهاماتی بسیار سنگین تر از آن میباشد، ظاهراً در دفاع از ملالی جويا نگاشته شده است؛ برعلاوه، نویسنده در اینجا از یکی از چهره های شناخته شده و منفور خلقی و پرچمی تمجید بعمل میآورد. به همین دلایل و با در نظر داشت مشی سیاسی و موازین نشراتی (بابا)، نوشته آقای ح. فروتن نمی توانست در (بابا) انتشار یابد، که جریان از طریق "بخش نامه های" سایت، محترمانه به اطلاع نویسنده رسانیده شد؛ و ضمناً به ایشان توصیه شده بود که دو مقاله منتشره در "قطب نما" پیرامون مسئله ملالی جويا را مطالعه نموده، و در صورت لزوم به نقد شان پردازد.

اینست که دو روز بعد از انتشار همین نامه ها، اظهاریه ای به (بابا) می رسد که، بجای بحث و گفتگو و جدل سیاسی، متأسفانه ناسزا های طعنه آمیزی را هم نثار (بابا) می نمایند، که ما در اینجا اسم آنرا مصلحتاً، "اندرزها" میگذاریم.

برای اینکه نشان داده باشیم، حرف ها، ناسزا ها و روش برگزیده این دوستان به چه معنا بوده، و اینکه آیا یک گفتمان و یک جدل سیاسی فکری را میشود، بگونه دیگری غیر از روش ایشان به پیشبرد یا خیر، ضروری بود تا این یادداشت نگاشته شود، و آنهم به یک زبان بسیار ساده و نه "کتابی، سرخ و آتشین"!

تشابه و ارتباط منطقی "اندرزها" برای (بابا) و نوشته "ژاژخایی های یک جاه طلب فراری" در نکوهش آقای موسوی - در شکل، در اسلوب، در کاربرد مقولات، در دفاع از خانم جويا، در انگیزه و هدف، و سرانجام در یک تقارن حیرت انگیز زمانی - بناگزیر این ذهنیت را ایجاد می نمود که، احتمالاً نویسنده هر دو یکی باشد. با این وجود، چنانچه این استنتاج، قرین به واقعیت نباشد، انتظار میرود که مخاطبین ما این اشتباه را تصحیح، و بر ما منت بگذارند.

البته نه سمیر **افغان** و نه ح. فروتن، هیچکدام برای ما نام های شناخته شده ای در جنبش انقلابی نمیباشند؛ و حداقل ما برای اولین بار چنین نام هایی را می شنویم. به همین دلیل است که ما عبارت **گوشه نشین** را، در عنوان یادداشت خود مورد استفاده قرار میدهیم، و صفت **قهرمان پرست** هم منطبق است با موضع و دیدگاه ایشان در رابطه با ملالی جويا. پس عنوان (مروری بر "اندرز های" یک گوشه نشین قهرمان پرست) تبیین کننده همین تذکرات ارائه شده در اینجا میباشد.

ما (مروری بر "اندرز های" ...) را با ضمایم دیگری که در متن بدان اشاره خواهد شد، یکجا انتشار میدهیم، تا خواننده برای یک استنباط و قضاوت مستقل، به همه موضوعات مرتبط به مسئله مورد بحث، دسترسی داشته باشد. چنانچه این یادداشت، بیش از حد طولانی و ملالت آور باشد، بدین ملحوظ پیشاپیش از خواننده گرامی در همینجا پوزش می طلبیم! اینک وقت آنست تا باب صحبت مستقیم را با جناب سمیر **افغان** بگشاییم:

دوست ارجمند آقای سمیر افغان؛

از اینکه قبول زحمت نموده، هرچند به سایقه حس کنجکاو و اثبات شهامت مردانه بی نظیر خویش مبنی بر "دفاع" از خانم ملالی جويا، مقاله رفیق سمیر بعنوان ("شیر زن" میهن و نبرد با کفتار ها) را مطالعه نموده اید، خیلی خوشنود شدیم؛ چون بالآخره به هر قصد و نیتی که بوده، بدین وسیله یکی دو تن دیگر هم به همان لیست 20 نفری خوانندگان نوشته های ما اضافه شده، و آمار مرقوم گشته بدست خویش را، به نفع ما تغییر می‌دهید؛ از این رهگذر از شما سپاسگذاریم!

حال اجازه بدهید تا یک نگاه گذرا به خود "اندرز نامه" تان برای (بابا) افکنده، و ببینیم که مردی خود و امثال خود، و نامردی ما و نسل ما را، با اتکا بر چه برهانی قاطع، و با تمسک به کدام گنجینه هایی از فرهنگ و معرفت پربار انسانی، کوشیده اید به اثبات برسائید. شما "اندرزنامه" خویش را با این عبارات آغاز می‌نمایید:

"یک نوشته بقلم رفیق سمیر در سایت تانرا دیدم که خواسته مبارزه ملالی جويا را کمرنگ جلوه گر ساخته و در آخرین تحلیل او را در خدمت "امپریالیزم" قرار دهد".

اولا باید گفت که دوست ارجمند، مقاله رفیق سمیر را در "قطب نما" شماره 11، ارگان "جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان" مطالعه نموده اید، نه فقط دیده اید! (بابا) بعنوان وب سایت مستقل و جدا از "جبهه..." ، "قطب نما" را بدلیل همسویی و هم‌رزمی با آن و رفقای "جبهه..."، در خودش جا داده است. دیدن شما از مقاله سمیر هم، چنانچه فراموش نشده باشد، بنا به توصیه ما بعمل آمده است. قصد ما از این توصیه این بود، که شما یکبار از جهان درونی و رویا های شیرین قهرمان پرورانه خویش بیرون آمده و به واقعیت های عینی نگاه کنید و ببینید که آیا همه انسانها، پدیده های ماحول خودشانرا بگونه شما دیده و بر آنها قضاوت می‌نمایند یا چطور؛ افزون برآن، صراحتا به شما گوشزد شد، تا در صورتیکه مایل باشید و ضرورت آنرا ببینید، مقاله های منتشره در "قطب نما" در ارتباط با ملالی جويا را نقد کنید. با این توصیه هم، می‌خواستیم از طریق یک جدل فکری منطقی، به یک سطح بالاتری از تفاهم، شناخت و آموزش برسیم؛ چون شیوه برخورد و قضاوت شما در ارتباط با آقای موسوی را مطالعه نموده ، و به همین خاطر می‌خواستیم عملا به شما نشان دهیم، که انسان میتواند بدور از فحش و ناسزاگویی، بدور از ادعای بیجا و اتهام بدون سند و برهان، یعنی با گزینش یک روش علمی مبتنی بر بررسی و تحقیق، استدلال، استنتاج و قضاوت نماید، که شما برعکس، متأسفانه متوجه همین نکته نگردیده و بهمان شیوه برگزیده خویش در قبال موسوی، خواستید دل خودتان را بالای ما هم خالی سازید! ولی خوشحالیم از اینکه به مادران ما، بگونه مادر محترم و معصوم آقای موسوی، اهانت نکرده و ما ها را هم جواسیس امپریالیسم امریکا و یا منابع دیگر، و متحدین رهبران احزاب اسلامی... قلمداد نکرده اید!

ثانیا می‌گویید که سمیر در مقاله اش خواسته است تا **مبارزه** ملالی جويا را کمرنگ جلوه گر ساخته و در تحلیل نهایی، او را در خدمت "امپریالیزم" قرار دهد.

پرسش اینست که آیا شما بیش از حد لزوم، احساساتی برخورد نمی‌نمایید؟! بما بگویید که این رفیق سمیر قدرشناس، کدام **مبارزه** ملالی جويا را می‌خواهد کمرنگ جلوه گر سازد؟ با طرح این سوال، به هیچوجه قصد آنرا نداریم که مبارزه ملالی را انکار کنیم؛ این یک امر بی نهایت ابلهانه خواهد بود. صرف از شما صمیمانه می‌خواهیم که مضمون اصلی مبارزه ملالی را روشن ساخته و تصریح نمایید که در این مبارزه، نامبرده چه هدف یا اهدافی را دنبال می‌نماید؟

"ولتر" زمانی به مخالفین خود می گفت، چنانچه خواسته باشید با من مناظره سیاسی فلسفی نمایید، لطفا قبل از همه مفاهیم خودتان را روشن سازید. توقع می‌رود که بخاطر یادآوری از "ولتر" در اینجا، بازهم ما را "کرم کتاب" نخوانده و سرزنش نکنید که چرا کتابی صحبت می‌نماییم! برای اینکه در ارزیابی مبارزه ملالی جويا و قضاوت برآن، دچار ذهنی‌گرایی، یک جانبه‌گری و سوژکتیویسم روشنفکران محض کتاب خوان - همان کرم های کتاب - نشده باشیم، ایجاب می‌نمود که **پرسش بالا** در اینجا طرح شود. این سوال را اینک به آحاد آن تجزیه، و بازهم تکرار می‌کنیم:

آیا مبارزه ملالی جويا، یک مبارزه آزادیبخش ملی می‌باشد؟ مبارزه ضد امپریالیستی است؟ ضد ارتجاعی است؟ ضد جنگسالاری است؟ رفرمیستی است؟ پارلمانتاریستی است؟ یا مشخصتر بپرسیم، ملی - دموکراتیک است؟ کمونیستی است؟...

پاسخ به این سوال مطروحه خیلی مهم و تعیین کننده می‌باشد. این پاسخ نه فقط مضمون و هدف مبارزه ملالی جويا را تبیین می‌کند، بلکه همچنان ما و شما را کمک خواهد نمود تا زبان همدیگر را خوب فهمیده؛ زمینه‌های تفاهم و موارد افتراق خویش را درک؛ و چنانچه لازم باشد، بتوانیم مبارزه مشترک مان را سازمان بخشیم. باری، لطفا سوال ما را جواب بدهید!

حال گذشته از اینکه ما و شما مضمون مبارزه ملالی و هدف آنرا چه و چگونه ارزیابی می‌نماییم، لطفا بما بگویید که چگونه ممکن است شخصی به اسم سمیر - یک شخص جدا از مردم، بی عمل، بی شهامت، که در مردی وی هم شک باشد؛ همین طور نیست! - و آنهم با یک مقاله بسیار کوتاه و مختصر خودش، بتواند همین مبارزه ملالی را **کمرنگ** جلوه گر سازد!

مگر نه اینست که قهرمان شما "در هر کوچه و برزن وطن و در بین نادارترین و عوام ما خودش را به مثابه یک مبارز تثبیت کرده و قهرمان شان شده است"؟

پس چگونه ممکن است که مبارزه یک چنین قهرمان تثبیت شده توده‌های مردم را بتوان با یک مقاله ای که بفرموده شما، بیش از بیست نفر هم آنرا نمی‌خواند، کمرنگ ساخت؟! چرا یک چنین مقاله بی محتوا و کم ارزش، شما را و آنهم پس از گذشت چند سال، بحدی برآشفته می‌سازد که همه چیز رفیق سمیر و یاران هم‌رزم سمیر، حتی مردی شانرا هم انکار می‌نمایید؟! آیا این برآشفتگی شما، قبل از همه دلیلی بر احساساتی بودن تان نمی‌باشد؟ اگر نه، پس می‌بایست بر ارزیابی، تحلیل و نقد دیدگاه‌ها و استدلال‌ات سمیر اکتفا نموده، و با تمکین بر روش بحث علمی و استدلال منطقی خودتان، نارسایی‌ها، ضعف‌ها، و کمبودهای وی را برملا، و بدینوسیله سمیر، هم‌رزمان سمیر، و بسیاری دیگر را به راه درست هدایت می‌کردید؛ متأسفانه که شما چنین شیوه‌ای را اختیار نکرده‌اید!

هنوزهم شما این فرصت را دارید. در اینجا باریک‌بینی شما را صمیمانه به نقد اصولی و سازنده نوشته‌های منتشره در "قطب نما" دعوت می‌نماییم! آنگاه و در روشنی یک چنین نقدی خواهد بود، که شما ناگفته‌های ما را هم خواهید خواند و خواهید شنید.

شما در همان سطر اول اقتباس شده از اندرزنامه (مصلحتاً نمی‌گوییم دشنامنامه) خودتان، همچنان مدعی گردیده‌اید که، سمیر با کمرنگ جلوه گر ساختن مبارزه ملالی جويا، خواسته است که "در آخرین تحلیل او را در خدمت **"امپریالیزم"** قرار دهد". (تأکید از ماست)

در اینجا چنانچه ملاحظه می‌شود، شما واژه امپریالیزم را در میان گیومه قرار داده‌اید؛ می‌شود که بپرسیم چرا؟

میدانید که گذاشتن همین عبارت در اینجا در میان گیومه، به چه معنا می‌باشد؟ البته این سوال ما، نه نمایانگر اشتیاق برای خرده گیری های روشنفکرانه و یک سوالی مربوط به تئوری، بلکه سوالیست بسیار جدی و پراتیک؛ چون هستند کسانی که تا دیروز در نکوهش امپریالیسم گریبان می دریدند؛ اینک اما با تناول ریزه های خوان امپریالیست ها و جبهه سازی بر آستان شان، با مباحث خاصی آشکارا افسار همین نظام ضد بشری را به گردن آویخته اند!

آیا میشود از قرارداد امپریالیزم در گیومه توسط شما، چنین استنباط کنیم که شما به چیزی بنام امپریالیسم باور ندارید؟ آیا میشود چنین استنباط نمود که از دیدگاه شما، قدرت هایی که از 2001 بدینسو، افغانستان را در تحت سلطه و قیمومیت خود دارند، قدرت های امپریالیستی نمیباشند؟ آیا اصولا می پذیرید که افغانستان در موقعیت کنونی، یک کشور اشغال شده و مستعمره می‌باشد؟ آیا قبول دارید که دولت دست نشانده کابل، یک اداره مستعمراتی و محصول مستقیم تجاوز و سیاست اشغال امپریالیستی می‌باشد؟

اینها همه پرسش هایی هستند که بدلیل در گیومه قرارداد عبارت امپریالیزم توسط شما، به ذهن ما و هر کسی که همین "اندرزنامه" شما را بخواند، خطور می کنند. چون ما نمی خواهیم که با تکیه بر حدس و گمانه زنی، و بدون تحقیق بر کسی و چیزی قضاوت کرده و حکم صادر کنیم، بنابراین ایجاب می نمود که ابتدا، ذهن خودمان را روشن ساخته، و سپس در پرتو مدارک قابل اتکا، باب یک جدل فکری منطقی را با شما و یا کس دیگری بگشاییم، تا خدای نخواستہ بنا بگفته شما، "کلمات کتابی و سرخ و آتشین را قلقله" نکرده باشیم که بمذاق شما جور نمی آید!

آری، چنانچه می بینید، ما در این یادداشت اصلا قصد بحث کردن را نداریم، زیرا مسایلی که اینک توجه شما را بخود معطوف داشته، خاطر لطیف تان را ناآرام، و احساس تان را هم عمیقا جریحه دار گردانیده اند، ما سروقت و سال ها قبل بدان برخورد داشته ایم، که شما متأسفانه خیلی دیر و آنهم از گوشه ای از آن، اطلاع یافته اید!

با این وجود، برای اینکه بازهم موجبات ذهنی و عملی همچو بحثی فراهم گردد، لازم می نمود تا پرسش هایی را در اینجا سرهمبندی کنیم. یکی از موجبات عملی تحریک کننده و لازم برای یک گفتگوی سیار اصولی، سالم و آموزنده، همان مقالات مورد منتشره در "قطب نما" می‌باشد که شما از وارد شدن به متن هر دو، خودداری نموده اید؛ چون "با ما ها و نسلی که ما بدان تعلق داریم، زیاد گفتنی ندارید" !!! همینطور نیست؟ این را البته می گویند اتمام حجت!

آری، شما می نویسند:

"من زیاد گفتنی با شما ندارم چون میدانم که از همان نسلی هستید که فقط خوش دارید کلمات کتابی و سرخ و آتشین را قلقله کنید بدون اینکه مرد میدان باشید و جرئت و شهامت خطر کردن را داشته باشید".

راستش ما خیلی خوشنود شدیم از اینکه بالاخره کسانی احساس مسئولیت نموده و با تقبل رنج نامه نویسی، نه تنها باب مراوده مستقیم با ما را می گشایند، بلکه نوشته های ما را نیز خوانده، و در پرتو درک و استنباط خودشان از مسایل و قضایای مورد بحث و گفتگو، همچنان لازم میدانند تا کم و کاست های احتمالی در اندیشه و عمل و ما را هم نشانی نمایند. این البته یک امر کاملا بدیهی می‌باشد که لزوم پرداختن بدان را، ضرورت هایی چند از جمله همان اصل بنیادین مورد پذیرش ما، یعنی پرنسپ مبارزه - وحدت بازگو می نماید. ولی متأسفانه دیده میشود که خوشنودی ما، خیلی موقتی و گذرا، و

انتظار ما هم برای یک تعاطی افکار صمیمانه و پیشبرد یک جدل سالم منطقی، که ماحصل آن، در مقام اول وقوف بر مبانی ضعف و قوت فکر و عمل؛ دستیابی به درجه بالایی از شناخت و تفاهم بیشتر و براین مبنا، تلاش برای فراهم سازی زمینه هایی از همسویی و همکاری عملی در راستای نیل به اهداف و آرمان های مشترک باشد، بسیار خوشبینانه و بی اساس بوده است؛ زیرا بگفته خودتان، با ما و نسلی که ما منتسب بدان میباشیم؛ بدلیل اشتیاق برای قلقله کلمات کتابی و سرخ و آتشین؛ بدلیل مرد میدان نبودن و نداشتن شهامت برای مجازفه و مخاطره؛ گفتنی ای ندارید!

خوب، اگر تا کنون هیچگونه تماس و معرفتی میان ما نبوده است، پس پرسش اینست که از چه زمانی شما به این قناعت انقلابی مشروحه خودتان رسیده اید؟

آیا **دیدن** یک مقاله مختصر بقلم رفیق هم‌رزم ما سمیر، می تواند و باید مردانی همچون شما - با جرأت، با شهامت، مصمم و پیگیر، نترس و بی باک از تهور و مخاطره کردن - را چنان برانگیخته و نومید سازد که، نه تنها از گفتگو و تبادل نظر با ما احتراز نمایید؛ نه فقط از اصلاح دیدگاه ها و مواضع ما منصرف گردید؛ بلکه بما و **نسلی** که ما بدان تعلق داریم، نفرین هم بفرستید!!!

آخر چگونه است که محض با **دیدن** یک مقاله، به چنین تصمیم قاطع و سرنوشت سازی متوسل میگردید؟! چگونه است که بخاطر همان مقاله ای که متأسفانه بگفته خودتان، آنرا **دیده اید** - یعنی نخوانده و یا هم نفهمیده و هضم نکرده اید - چون یک نکته، یک فکر و یک استدلال آمده در آن را، بررسی و تحلیل نقادانه نمی نمایید؛ نه فقط از شخص نویسنده، بلکه از نسل وی هم بیزار میگردید؟؟!!

خوب است که خوشبختانه شما بالآخره مرد میدان و مرد با شهامتی هستید! همین مشخصه شما بر روی هم، ما را از گزند های بسیاری مصئون و درامان میدارد، که نسل کشی بدست نامردان شناخته شده ای از قماش همان خلقی ها و پرچمی های خادیست، آدمکش و میهن فروش و از قماش همان برادران تنی شان، یعنی جهادی های و طالب های جنگسالار و تروریست، هم یک مورد خیلی عملی و گویای آن میباشد.

شما **نسل** ما را نامردانی معرفی میدارید که "فقط کلمات کتابی، سرخ و آتشین را قلقله میکنند" ! البته این یک تعریف بغایت کوتاه بینانه و نارسا میباشد که با واقعیت هم تطبیق نمیکند!

اگر مقیاس زمان را که برای تعیین محدوده زمانی عمر یک نسل، بناچار وارد محاسبه میگردد در نظر داشته، و در این گستره، بر معیار برگزیده شما برای تعیین مشخصه اصلی همین نسل، یعنی "**قلقله کلمات کتابی، سرخ و آتشین، و نامردی**" اندکی درنگ نماییم، به این نتیجه می رسیم که، این نسل دربرگیرنده طیف مشخصی از یک لایه اجتماعی میباشد که حدودا از 40 - 50 سال بدینسو در حیات سیاسی اجتماعی معاصر جامعه ما، بعنوان یک واقعیت عینی غیر قابل انکار مطرح میباشد؛ یعنی طیف روشنفکر انقلابی عمدتا منسوب به جریان دموکراتیک نوین، که در زبان رایج عامه مردم، به شعله ای ها معروف میباشند.

همین طیف است که در مفهوم یک نسل، از 40 - 50 سال بدینسو، با افکار و اندیشه های بگفته شما، کتابی، سرخ و آتشین، بمتابۀ تئوری و علم انقلاب اجتماعی، درگیر یک مبارزه عملی و خستگی ناپذیر سیاسی اجتماعی میباشد؛ همین نسل است که در هر مقطعی، چه بسا در بحرانی ترین برهه از حیات سیاسی 50 ساله تاریخ معاصر کشور، در پاسخ به الزامات سیاسی اجتماعی و بتأسی از قانونمندی های تکامل اجتماعی تاریخی، عملا در پیشاپیش سپاه نهضت انقلابی نوین، برای اعمار یک

جامعه نوین قرار داشته است. گزافه نخواهد بود، چنانچه گفته شود که، چند دهه تاریخ معاصر افغانستان، از جهتی هم، تاریخ درد و رنج، مبارزه و پیکار، و آتش و خون همین نسل؛ تاریخ شهامت، پایمردی، و مقاومت انقلابی بی نظیر همین نسل در سنگر های رزم خونین آزادیبخش ملی انقلابی، و بازگو کننده آرمان ها و ایده آل های والای انسانی و انقلابی همین نسل میباشد.

به چه تعداد افراد انقلابی و از سر گذشته همین نسل است که در میدان مبارزه مرگ و زندگی، و در سنگر رزم مقاومت آزادیخواهانه ملی انقلابی، جان های عزیز خودشان را بیدریغ قربان نموده اند! به چه تعداد انقلابیون شهیم و جان برکف همین نسل است که با قلب های آکنده از آرمان ها و ایده آل های والای انسانی انقلابی؛ در دردناکترین شرایط شکنجه و عذاب قرون وسطایی؛ با نفی عبودیت و تسلیم، به پیشواز مرگ شرافتمندانه، در کشتارگاه های تحت نظارت اشغالگران شوروی و دژخیمان خادیست خلقی و پرچمی، شجاعانه و نترس، و با قامت استوار به زیر گیوتین همین جلادان شرف باخته عصر رفته، و بدینسان تاریخ رزمی انسان آزاده این سرزمین را بخون خودشان نگاشته اند!

آری، آقای سمیر افغان!

هویت حقیقی نسل ما، و برای تسلی خاطر شما بگوییم، شهامت، مردانگی، و مخاطره نمودن نسل ما، در یک چنین میدان مرگ و زندگی، و در یک چنین بوته آزمون پراتیک است که، درک، شناسایی، و به اثبات میرسد.

چنانچه به این گفته، به هر دلیلی که باشد، باور نداشته باشید، بروید از قاتلین نامرد و شرف باخته ایشان بپرسید، که این فرزندان با شهامت و وفاشعار همین مرز و بوم از سه دهه آزرگار بدینسو، در کجا ناپدید گردیده اند!

بروید به زندان های مخوف از نمونه پلچرخی و امثال آن، و دیوار های آلوده بخون همین انقلابیون نگاهی بافکنید! گور های دسته جمعی ناپیدا، و لوح های مزار این قهرمانان راستین انقلابی مردم زحمتکش کشور را که متأسفانه نمیشود برای شما نشانی بگوییم، که حد اقل از سه دهه بدینسو ناپدید بودن آنها، می بایست شما را به اندیشه و تأمل وامیداشت!

لطفا بروید به سراغ هزاران هزار خانواده و بازماندگان داغدیده و دردمند همین انقلابیون گلگون کفن نسل ما! شاید قلب های چاک و زخم های التیام نیافته و ناسور آنها بتواند، رمز شناسایی هویت نسل ما و براین مبنا، مدرک انکارناپذیر مدعای ما گردد.

البته شما میتوانید گوشه ای از جریان کامل شکنجه ها، اعدام ها، نسل کشی ها، و نشانی های قبر های دسته جمعی بیحساب افراد نسل ما را، از همان آدرس آشنای خودتان، یعنی از فاشیست آدمکش شناخته شده ای بنام (سیستانی) بدست آرید، که بعنوان عضو بلند پایه حزب دموکراتیک خلق - همان باند های آدمکش و میهن فروش - و عضو هیئت رئیسه شورای انقلابی دولت دست نشانده شوروی سوسیال امپریالیستی، در شکنجه و کشتار مردم و از جمله انقلابیون آزادیخواه نسل ما، شریک بوده، و در مقام عضو هیئت رئیسه شورای انقلابی خلق و پرچم، بر پای ورقه های تیرباران دسته جمعی شان، امضا نموده است.

همین آدمکش میهن فروش را که شما نه فقط بعنوان "دانشمند ملی گرا"، بل حتی در مرتبت پدر **معنوی ملالی جویا** هم، احترام و تمجید می کنید!!!

البته در اینجا از مردم ستمدیده، از "ما و عناصری مثل ما و نسل ما" گذشته، نمی دانیم که آیا قهرمان رویاهای شما - ملالی جویا - به چنین اهانت نابخشودنی ای توسط شما، رضایت نشان بدهد.

بالآخره بروید شناسنامه حقیقی نسل ما و تصفیه های جمعی و انفرادی افراد بی شمار همین نسل را از آرشیف های نهاد های آدمکش ک. ج. ب ، سیا، و نهاد های مماثل شان در کشور های همجوار پاکستان و ایران جویا شوید! ...
دوست عزیز، سمیر افغان؛

معذرت می خواهیم که با گشایش دریچه قلب خونین و داغدیده خودمان، و بگفته شما همان "**قلب گنجشکی**" ما، و با بیان گوشه یی از درد، رنج، و عذاب جاودانه ما، اگر برای لحظه ای هم که شده، ناخواسته شما را در غم و اندوه خودمان شریک ساخته باشیم؛ چون شما هویت حقیقی نسل ما را، نمی گوئیم آگاهانه و قصدی، به غلط فهمیده و غلط تعریف نموده اید! از اینجاست که لازم دیده شد تا برای رهنمایی شما و چنانچه ممکن گردد، برای تصحیح آموزش تان، معیار های درست و واقعی شناخت همین نسل را در اختیار تان بگذاریم.

کلمات و عبارات آمده در اینجا، آنطوری که متأسفانه شما می پندارید، نه "**شعار ها و هورا گفتن های برخاسته از بستر تمیز و راحت امپریالیزم**" ، بلکه بیان گویای واقعیت های عینی، و مکونات قلب های داغدار، ماتمزده، پر خون و پر از اندوه و حرمان، و ندای رسای وجدان بیدار انسان رزمنده، آزادیخواه، و انقلابی سرزمین شماسست.

همین زبان رسا، و همین ندای وجدان بیدار است که، دردها، نیازها، آرمان ها و تمنیات گذشتگان و باقیمانندگان یک نسل و عین نسل را، عمیقا بهم پیوند داده و میدهد.

اگر کوشش های مذبحخانه دشمنان سوگند خورده نسل ما، چه با ساطور خونین خشم و کین ارتجاع، و چه با جعل، تزویر، تفرقه و توطئه استعمار، هرگز قادر نبوده است تا پیوند استوار میان رفتگان و ادامه دهندگان همین نسل را، قطع و تخطئه نماید؛ عامل جغرافیایی هم، هیچگاهی نمیتواند این ارتباط را برهم زده، و میان رزمندگان وفاشعار همین نسل، چه در دامان خونین میهن و در زیر رگبار آتش متقاطع دشمنان داخلی و خارجی، و چه در "**بستر تمیز و راحت امپریالیزم**" خط فاصلی ایجاد نماید.

شما باید دانسته شوید که، جهان امپریالیستی و قلمرو سلطه، سیطره، و ترکتازی های هژمونی طلبانه امپریالیست ها را، نمیتوان و نباید در یک محدوده تنگ و مشخص جغرافیایی خلاصه کرد؛ ظلم، ستم، استثمار قلدری، غارتگری و تجاوز نظام جهانی امپریالیسم ...، پدیده ای جهانی بوده و بنابراین، مبارزه و مقاومت در قبال آن هم، وجهه جهانی دارد، که در هر جایی و به هر ذریعه یی، میتوان درگیر این مبارزه شد.

پس مبارزه ضد امپریالیستی انقلابیون ضد امپریالیست "**از بستر تمیز و راحت امپریالیزم**" در اروپا، امریکا، کانادا، عین مبارزه ضد امپریالیستی انقلابیون ضد امپریالیست در "**فضای خونین افغانستان**" و عراق اشغال شده توسط امپریالیست ها، و در تمامی کشور های تحت سلطه همین نظام در مقیاس جهانی میباشد. این نکته بسیار مهمی است که شما باید آنرا درک نموده و همواره بحساب آورید.

شما نباید به پدیده های سیاسی اجتماعی، بطور متافزیکی برخورد نمایید؛ نباید عوامل و ناگزیری های اقامت در جوامع امپریالیستی را بپدیده اغماض نگرینست؛ نباید پل ارتباط ارگانیک میان مبارزه انقلابی در داخل کشور و در خارج از آنرا، مطلقا قطع نموده؛ اراده گرایانه یکی را از دیگری جدا ساخته؛ و براین مبنا اندرزگونه و سرزنش کنان فرمان صادر نمایید، که لطفا به داخل افغانستان بروید، اگر مرد هستید؛ اگر مدعی مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه انقلابی میباشید!

شما باید بدانید که در خود همین جوامع امپریالیستی، و به تعبیر شما " در بستر تمییز و راحت امپریالیزم" مبارزه ضد امپریالیستی جریان داشته و باید هم داشته باشد؛ مبارزه ضد امپریالیستی در این کشور ها، هرچند شکل، مضمون، هدف و ابزار های متناسب بخودش را داشته، یعنی استراتژی و تاکتیک های آنرا، مضمون انقلاب اجتماعی خود همین جوامع تعیین میکند؛ این مبارزه اما، با مبارزه ضد امپریالیستی در کشور های تحت سلطه و اشغال شده، عملا یکی بدیگری مشروط بوده، یکی بدیگری مرتبط بوده، و ایندو همدیگر خودشان را در یک واحد کل - در یک وحدت دیالکتیکی، تکمیل و به همدیگر خدمت می نمایند.

پس می بینید که شما معیار های دقیق قضاوت برای درک ضرورت مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی؛ برای تشخیص علل، الزامات، و اشکال پیشبرد همین مبارزه در شرایط داخل و خارج کشور و ارتباط ارگانیک قایم میان شان را، یا آگاهانه نا دیده می انگارید؛ یا بدلیل همان نگرش متافزیک خودتان، یکی را مجزا از دیگری میدانید؛ و یا هم بالآخره بدلیل سلطه یک ایده آلیسم مطلق از همان نوع ایده آلیسم کشیش "برکلی"، بر ذهن خودتان، واقعیت عینی را انکار، و بجایش احساس قهرمان پرستانه و تمثال ساختگی آن را میگذارید!

در همه این حالات نتیجتا، شما بناگزیر از درک، تشخیص و شناسایی واقعیت های عینی عاجز می مانید؛ جان مطلب در همینجاست!

اما برای اینکه دانسته شوید، چرا در موقعیت کنونی عرصه مبارزه کسانی متعلق به نسل ما، و بگفته شما، عرصه "شعار بازی ها، هورا گفتن های شان" همانا "بستر تمییز و راحت امپریالیزم" میباشد و نه "فضای خونین افغانستان"؛ باید بگوییم که شما برای دستیابی به علل و موجبات همین تشخیص خودتان، بهتر است یکبار به عقب نگرسته و روزگار سه دهه گذشته از حیات سیاسی جامعه تان را سریعا مرور نمایید. تا زمانی که شما موفق به انجام همین امر نشده باشید؛ تا زمانیکه رابطه منطقی میان گذشته و حال را درک نکنید؛ هرگز قادر نخواهید گشت، تا مسایل مطرح نه "در فضای خونین" افغانستان اشغالی، و نه "در بستر تمییز و راحت امپریالیزم در اروپا، امریکا، و کانادا" را فهمیده، و در نتیجه پیوند و ارتباط ارگانیک شان را درک کنید.

آقای سمیر افغان؛

این مردمی که در اروپا، امریکا، و کانادا و بگفته شما "در بستر تمییز و راحت امپریالیزم" نه مبارزه ، بلکه به خیال مبارک شما، "شعار بازی و هوراکشی" میکنند؛ نه زاده همین قاره ها بوده، نه از مادران و پدران اروپایی، امریکایی، و کادایی دنیا آمده اند؛ و نه هم بخواست، میل، و اشتیاق خودشان در همین جا ها رحل اقامت گزیده اند. چه همان شرایط پر اختناقی که به کشته شدن ده ها هزار تن از مردم ما در جبهات داغ نبرد مقاومت منجر گردید؛ همان شرایطی که به شکنجه و اعدام های فردی و جمعی ده ها هزار تن از انسان های آزاده و انقلابی همین سرزمین در زندان های تحت کنترل اشغالگران شوروی، و بدست جلادان آدمکش خلقی و پرچمی، و در زندان ها و کشتارگاه های صحرایی دژخیمان جهادی و طالبی منتهی گشت؛ همان شرایط و اسبابی که باعث سرازیر شدن اجباری میلیون ها انسان بلا رسیده و بی بضاعت ما برای زنده ماندن، به ریگستان های سوزان سرزمین های همجوار گردید؛ همان اسباب و عوامل هم موجب گردید، تا هزاران هزار دیگر هم با امکاناتی بیشتر، خودشان را به جاهایی نسبتا تمییز و راحت تر در اروپا، امریکا، کانادا، استرالیا و ... برسانند. پس این مناسبات و حوادث خونبار حاکم بر جامعه، و این جبر سیاسی اجتماعی، و حق

زندگی و زنده ماندن است، که همه این موجودات فلک زده را بمقتضای شرایط و امکانات هر کسی، همانند سنگ فلاخن به همه جا پرتاب می نماید، نه گزینه اختیاری، و نه رویای بستر تمییز و راحت امپریالیزم!

برای اینکه قضیه را مطلق نساخته باشیم، باید بگوییم از جمله صد ها هزار همین پناهجویان، یک عده ناچیز انگشت شماری هم بوده باشند که با تمول و امکانات در دست داشته خودشان، ظاهرا به میل و اشتیاق برای زندگی بازهم مرفه تر و آسوده تر، رهسپار مناطقی دیگر و از جمله عازم جوامع امپریالیستی غربی شده باشند. از خلقی های و پرچمی اصلا در اینجا چیزی نمی گوئیم که با تمام اموال بغارت برده، اینک در هر گوشه و بقعه این کره معمور سکنی گزیده اند!

آری، آنانیکه بمیل و برای گذران یک زندگی بازهم آسوده تر به کشور های امپریالیستی غرب رو آورده اند، اصولا نه به "شعار بازی و هورا کشیدن" علیه امپریالیسم میل و باور دارند، و نه هم به اندرزهای دلپذیر آقای سمیر افغان دلچسپی ای.

اما بگذارید همینجا از خود جناب قهرمان پرست ما پرسیم که شما در همین "بستر تمییز و راحت امپریالیزم" چه میکنید و به چه کاری اشتغال دارید؟

اگر همان اسباب و دلایلی که ما و امثال ما را به این جا ها کشانیده است، در قسمت شما صدق نمیکند، لابد که شما با خواست، اختیار، و اراده آزاد خودتان در همین بهشت خیالی اروپایی و امریکایی، بایست رحل اقامت گزیده باشید، و برای اینکار، حتما همانند ما دلایل و توجیحات خودتان را نیز دارید!

باید اذعان داشت که تا دریافت مقاله "ژاژخایی های ..." در پیرامون آقای موسوی، و همین "اندرزنامه" برای (بابا)، نه نام ج. فروتن به گوش ما رسیده بود، و نه هم اسم سمیر افغان. ما نمیدانیم که شما در کدام خطه ای از این کره خاکی به سر می برید، و مصر هم نیستیم که آنرا بدانیم؛ ولی اینک از خود "اندرزنامه" تان استنباط میشود که شما هم، شاید از "فیض و نعمت" همین "بستر تمییز و راحت امپریالیزم" بی نصیب نمانده اید! ببینید، با آنکه شما دیگران را بخاطر زندگی در اروپا، امریکا، کانادا به عدم شجاعت و شهامت متهم ساخته و مردی خودتان را ناگفته به رخ آنها کشیده و به نمایش میگذارید، با این وجود از اظهار اینکه خودتان هم احتمالا در همین بهشت خیالی و یا اصلا در کجا زندگی میکنید، طفره میروید، و در اظهار همین مطلب، از شجاعت و مردانگی خودتان اما استفاده نمی نمایید!

بلی دوست عزیز؛

شما در حین "اندرز" بما می گوئید که "بالاخر از آن از شما نمی خواهم که دل جویا را داشته باشید و بروید در داخل و در زیر ریش شیاطین صدای تان را بلند کنید، از شما میخواهم که فقط مرد شوید و گرفتن پول مفت از سوسیال های کشور های اروپایی و امریکایی و کانادایی را کنار بگذارید و از این زندگی آسوده و در عین حال طفیلی را لعنت گفته بروید داخل افغانستان و از همانجا به هر شیوه ای که میخواهید کارکنید، تا بپذیرم که مرد عمل و مبارزه هستید و نه چند کرم کتاب و چند مردی که از شکم سیر سیاست انقلابی میکنند".

ملاحظه میکنید؛ شما می گوئید که بروید به داخل افغانستان؛ این نشان میدهد که شما هم در خارج از افغانستان تشریف دارید! ورنه می گفتید که بیاید به داخل افغانستان و در کنار من مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی نمایید!

جناب؛ این عمل شما را چگونه باید فهمیده و بر آن قضاوت کنیم؟! آیا چنین استنباط کنیم که شما هنوز حرف زدن خودتان را بلد نیستید، و برای "اندرزنامه" تان صیغه درست و دقیق کلامی را انتخاب نمی کنید؛ یا اینکه لازم میدانید فقط دیگران را "اندرز" بدهید؛ اهانت کنید؛ به دل بستن و غنودن در بستر تمییز و راحت امپریالیزم متهم سازید!

شما نه تنها ما پناهندگان افغانستانی مقیم در اروپا، امریکا، و کانادا را به زندگی در "بستر تمییز و راحت امپریالیزم" و به "زندگی آسوده و در عین حال طفیلی" در این کشور ها، و به "گرفتن پول مفت از سوسیال های آنها" متهم و بدینوسیله توهین میکنید، بلکه همچنان صدها هزار پناهنده غیر افغانستانی، بل میلیون ها تن دیگر از اهالی بومی و باشندگان خود همین کشور های امپریالیستی را نیز با کاربرد صفت مفت خوار، و روش زندگی طفیلی گونه، اهانت می نمایید!

اولا خدمت حضرت محترم رسانیده شود که با گرفتن پول سوسیال، یقینا که پناهندگان مقیم کشور های امپریالیستی، می توانند نسبت به پناهندگان در شرایط کمپ های پاکستان و ایران، شرایط بهتری داشته باشند؛ ولی با این وجود، زندگی شانرا نمی شود حتما آرام و آسوده قلمداد کرد. این آرامی و آسودگی را شما نه بمثابه مقوله های تجریدی و انتزاعی که در خیال خودتان می پرورانید؛ نه در مقایسه با شرایط پناهندگی در کمپ های پاکستان و ایران؛ نه در مقایسه با وضعیت زندگی در کشور های اصلی پناهندگان مثل افغانستان، ایران، پاکستان و ... ، بلکه باید در ارتباط مستقیم با استاندارد های زندگی در خود جوامع امپریالیستی مدنظر داشته باشید. پناهندگانی که زندگی شان وابسته به کمک سوسیال است، از نظر عینی در پایین ترین رده از هیرارشی اجتماعی در ساختار اقتصادی - اجتماعی حاکم قرار داشته، یعنی در حاشیه همین جوامع به سر می برند، با وصف شکم نسبتا سیر، اما بدلیل ستم مضاعف طبقاتی، ملی، و فرهنگی امپریالیستی، نمیشود زندگی شان را آرام و آسوده ارزیابی کرد. گذشته از این، در این زمینه ما کدام تحقیقی انجام نداده ایم تا بتوانیم معیارهای یک زندگی آرام و آسوده برای هر انسان پناهنده بریده شده از موطن اصلی و زادگاهش، و آنهم از دید خود پناهنده بدست دهیم. شاید کسانی از جمع همین انسان های پناهنده، از قحطی، گرسنگی، و عدم امنیت جانی شکایتی نداشته باشند؛ ولی با این وجود، همان زندگی در خانه و کاشانه در زادگاه خود شانرا بر شرایط مساعد جهان غرب، ترجیح بدهند، که برای این طرز نگرش هم، دلایل اجتماعی، فرهنگی و روانی زیادی وجود دارد.

ولی باید گفت که شما نه تنها مجموعه پناهندگان در کشور های امپریالیستی در اروپا، امریکا، کانادا و غیره را که رقم شان به صد ها هزار و بیش از میلیون می رسد، بلکه خود اهالی بومی همین جوامع را هم توهین میکنید؛

زیرا هستند میلیون ها انسان همین جوامع که برای پیشبرد زندگی عملی و زنده ماندن، از کمک های اجتماعی یا سوسیال استفاده می کنند، و به تعبیر شما، مفت و طفیلی زندگی میکنند!!!

اما اینکه زندگی سوسیال چیست و ناگزیری های آن کدام اند؟ چرا، تحت چه شرایطی و به چه دلایل مادی تاریخی، وابستگی به کمک های اجتماعی بمیان آمده، و التزام به رعایت آن توسط دولت های سرمایه داری امپریالیستی چیست؟ و آیا این وابستگی در حکم مفت خوری و طفیلی گری میباشد یا نه؟ و ... پرداختن به همه این پرسش ها، به حجم این یادداشت می افزاید که ضرورتی برایش در اینجا نمی بینیم. همینقدر برای شما بگوییم که، البته در صورتیکه داغ همین مفت خوری و طفیلی گری برجین جناب شما حک نگردیده باشد، در همین کشور های امپریالیستی هستند تعداد بی

شماری، که بدلیل شرایط عملی بازار کار، یعنی از دست دادن کارهایی که سال‌های سال بدن اشتغال داشتند، مجبور می‌شوند در واقع از همان کمک‌های سوسیال یا معادل آن استفاده نمایند؛ ولی هیچ‌کسی آنها را بچشم مفت‌خور و طفیلی‌گرا نظاره نمی‌کند، زیرا آنها از همان پول‌هایی زندگی میکنند که در تمام دوران اشتغال خویش، به کیسه دولت ریخته بودند.

اما اگر منظور شما از همه همین اهانت‌ها، شخص رفیق سمیر با مقاله ("شیرزن" میهن و نبرد با کفتارها) و کارکنان (بابا) بوده باشد، لعنت شما بر آنها باد، اگر یک سنت، یا یک یورو و دالری هم از همین پول سوسیال استفاده نمایند، چون همه در همین جوامع امپریالیستی عملاً بعنوان کارگر مزدور زندگی، و مستقیماً با فروش نیروی کار خودشان، یعنی از عرق جبین خویش، نه فقط امرار معاش می‌نمایند؛ نه فقط بستر خودشان را البته به تعبیر شما، تمیز و راحت نمی‌دانند؛ نه فقط وابستگی به کمک‌های اجتماعی را مفت‌خوری و طفیلی‌گری میدانند؛ بلکه با فراغت از اشتغال در پروسه تولید اجتماعی، با باقیمانده رمقی هم که دارند، با تمام کمبودها و ناتوانی‌ها، بعضاً تحقیق و پژوهش اکادمیک هم نموده، و همچنان مبارزه طبقاتی، یعنی مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را به پیشبرده، و ضمناً این فرصت را تدارک می‌بینند، تا به اهانت‌های شما هم رسیدگی کنند. اینها همه چنانچه می‌دانید، مضمون حقیقی مبارزه ما، یعنی پراتیک فعال اجتماعی ما را در هر سه حوزه شناخته شده آن مبرهن می‌سازد.

حال ما نمی‌دانیم که شما به چه دلیلی، بکدام حق، به اجازه یا دستور چه منبعی، به ما و امثال ما، و نسل ما بد و ناسزا می‌گویید؟؟!!

چرا وجود ما، مردی ما، واقعیت مبارزه ما و نسل ما را بیرحمانه انکار میکنید؟؟!!
چرا مرد میدان بودن ما، شهامت و شجاعت ما را با نحوه مبارزه و شهامت قهرمان رویاهای تان - ملالی جويا - محک می‌زنید!!!

شما در "اندرزنامه" (نمی‌گوییم دشنامنامه) خودتان بما می‌گویید:

"اگر اجازه تان باشد باید برای تان گفت که امپریالیزم از عناصری مثل شما بیشتر لذت میبرد که فقط بندل بندل ورق را سفید کنید (منظور آقای افغان در اینجا، حتماً سیاه کردن است - "بابا") اما عملاً در بین مردم نباشید و سازماندهی نکنید، نوشته‌های شما را به اطمینان برایتان می‌گویم که بیست نفر هم نمی‌خواند، اما جويا با هر بار بلند کردن صدایش میلیونها نفر شنونده دارد و بیش از هر فرد دیگری به گفته شما امپریالیزم را ضربه می‌زند".

در اینجا چنانچه ملاحظه میشود، بازهم آقای افغان در همین اظهاریه یا دشنامنامه چند سطری خودش، بتکرار ارتباط ما با مردم و وجود ما در میان مردم را مصرانه انکار می‌نماید! ایشان مبارزه ما و امثال ما را چه در گفتار و چه در کردار، چنان بی‌اهمیت جلوه میدهد که تأثیر آنرا اگر نگوئیم به صفر، ولی قریب به صفر تقلیل میدهد!

بازهم ایشان ما را و بتکرار بسان خیالبافی‌های رمانتیک یک نوجوان تازه به سن بلوغ رسیده، که از مطالعه یک داستان هیجان‌برانگیز، و تماشای یک فیلم سینمایی سرگرم‌کننده فارغ شده، و با احساسات گرم ملهم از صحنه‌های سپری‌گشته از جلو چشمان از حدقه برآمده‌وی، به جهان واقعی ماحول خودش نگاه می‌نماید، آری ما را به سخریه گرفته و با قهرمان رویاهای خودش - ملالی جويا - بمقایسه می‌گیرد که وی گویا ضد امپریالیست‌های اشغالگر است، و با مبارزات قهرمانانه ضد

امپریالیستی خودش، بر دهان این نظام جهانخوار ضد بشری، هردم ضربات کاری و کشنده می کوبد؛ ولی ما و امثال ما چنان بی آزاریم که امپریالیسم از عناصری مثل ما لذت هم می برد! بگذارید این سوال را بازهم بیاد آقای افغان بیاوریم که چرا وجود ما و عناصری مانند ما، مردی ما، واقعیت مبارزه ما و نسل ما را، غیر منصفانه و با یک بیرحمی آشکار، انکار میکنند؟!؟

آخر این شیوه بحث و قضاوت، کدام درد شما را درمان میکند؟ به نفع چه کسانی جز دشمنان سوگنده خورده و آشتی ناپذیر ما و نسل ما تمام میشود؟!

البته همانطوری که در آغاز این یادداشت وعده داده ایم، نمی خواهیم که در اینجا سر خود و آقای سمیر افغان را با بحث های کتابی، سرخ، و آتشین بدرد بیاوریم، تا خدای ناخواسته سندی برای اثبات اتهام و دشنام ایشان ارائه نکرده باشیم، که ما و امثال ما واقعا "کرم کتاب" میباشیم. آری، می خواهیم کماکان از کشانیدن کتاب برخ امثال سمیر افغان، آگاهانه خودداری کنیم. اما این حق و اجازه را باید داشته باشیم که با آموزش و الهام از همان کتاب هایی که خوانده ایم، واقعیت را بگویم.

واقعیت اینست که فهم و تلقی دوست ما آقای افغان از مقوله مردم، بسان همان مقوله قهرمان و قهرمان پروری های وی و امثال اینها، یک فهم و تلقی بغایت عقیمانده، غلط، و نارسا، نمی گویم ارتجاعی، میباشد. ایشان مردم را فقط بفهوم یک توده انبوهی از آدم ها که تا حد میلیون ها و بالاتر از آن هم میرسد، درک می نماید؛ در قاموس اندیشه و معرفت والای دوست افغان ما، در ارتباط با افغانستان، مقوله مردم بر آن مجموعه افراد انسانی اطلاق میگردد که عملا در یک محدوده جغرافیای سیاسی بنام افغانستان سکنی داشته، و به زندگی چه مبارزاتی و غیر مبارزاتی ادامه میدهند.

وی در این فکر و تلقی خویش، بحد حیرت آوری مصمم و پیگیر میباشد. چارچوبه و مرز عملی وضع شده وی برای مقوله مردم، چنان محکم و قطعی است که هیچ نوع انعطافی را هم نمی پذیرد؛ وی تمام انسان هایی - بمقیاس میلیونی - را که بدلایلی آشکار در خارج از افغانستان، یا به تعبیری دیگر بخارج از مرز تصنعی ایجاد شده در ذهن آقای سمیر افغان، اقامت دارند، جز مقوله مردم نمی داند. از همین خاطر است که پیهم بما طعنه می زند که شما مرد نیستید؛ شجاعت و شهامت ندارید؛ و چون در میان مردم نمی باشید و سازماندهی نمی کنید، بنابراین امپریالیسم هم از عناصری مثل شما بیشتر لذت می برد!

البته ما بر سر این نکته جنجالی براه نمی اندازیم که آیا همین تعریف وضع شده آقای سمیر افغان، بر شخص جناب شان هم تطبیق میکند یا خیر! یا ما عادت کرده ایم که بقول معروف، کور خود و بینای دیگران باشیم! می بخشید که بخاطر رعایت اصل وضع شده در تعریف مقوله مردم توسط آقای افغان، در اینجا بجای مردم، عبارت **دیگران** را آورده و در ضرب المثل مردمی، به تعبیری تصرف نمودیم؛ چون آقای سمیر افغان، ما را جز مقوله مردم نمی داند!

اگر میلیون ها انسان فلک زده افغانستانی که در خارج از جغرافیای افغانستان، از آسیا تا اروپا، امریکا، کانادا، استرالیا و ... به سر می برند، شامل مقوله مردم آقای سمیر افغان می شد، پس ایشان چرا و چگونه به اصرار بما اندرز میدهند که برویم در میان مردم در افغانستان مبارزه کنیم، و مردی خودمان را در معرض آزمون ایشان قرار بدهیم! مگر همین میلیون ها افغانستانی بدور افتاده در خارج جغرافیای افغانستان، جز مردم افغانستان نمیباشند؟ آیا مبارزه عناصری مثل ما در میان همین مردم، بقول آقای افغان در اروپا، امریکا، و کانادا، مبارزه در میان همین مردم شمرده نمی شود؟ آیا مبارزات همین مردم در خارج از افغانستان، با مبارزات مردم در داخل کشور، هیچگونه پیوند و ارتباطی ارگانیک ندارد؟ اگر

آقای سمیر افغان از یکطرف تعریف خودش از مقوله مردم را صرف شامل باشندگان داخل کشور میسازد، و مردمان خارج و مبارزات شان را بحساب نمی آورد؛ از جانب دیگر می بینیم که وی از همان ساکنین افغانستان هم یک مفهوم تجریدی را بدست میدهد؛ یعنی در دستگاه فکری وی، مقوله مردم، یک مقوله کاملاً تجریدی، انتزاعی و عام می باشد، که هم مردم، و هم دشمنان مردم را شامل میگردد. بتأسی از موازین وضع شده ایشان برای تعریف مردم، بطور مثال دشمنان شناخته شده مردم، یعنی آدمکشان خلقی و پرچمی میهن فروش، همان جنگسالاران جنایتکار ضد مردم و ... که همین اکنون در افغانستان که خیر، حتی در ارگان های اسما بنام مردم و نماینده مردم یعنی در پارلمان حضور دارند، باید شامل مقوله مردم باشند. و ما و عناصری مثل ما و در مجموع همه آنانی که در خارج افغانستان زندگی و مبارزه میکنند، از نظر ایشان به مقوله مردم تعلق نداشته، و مبارزه ما هم، توسط ایشان به رسمیت شناخته نمیشود، چنانچه وی این مبارزه را هم، تا سطح شعار بازی و هورا گفتن تنزل میدهد!

ولی چنانچه خواسته باشیم در تئوری، از انحرافات اعتقادی آقای افغان در ارتباط با مفهوم مردم، دوری جسته و در عمل هم، در یک دام و تله ای که دشمنان مردم برای ما درست میکنند، و دوست ما آقای افغان، ناشیانه از دیدن آن و نتایج تباه کننده آن، عاجز است، نیافتاده و درمان بمانیم؛ باید نتیجتاً از کلی گویی ها، و زمزمه مفاهیم عام و تجریدی، حتی المقدور پرهیز نماییم.

آری، مردم در حد یک مقوله، یک مفهوم عام، تجریدی، انتزاعی و نامتجانس میباشد. برای اینکه به همین مقوله، مفهوم خاص و مشخص خودش را داده تا نه تنها آنرا درک نماییم، بلکه در پرتو آن، مرز مشخص و گویای میان مردم و ضد مردم را هم بتوانیم بدرستی ترسیم کنیم؛ برای اینکه مفاهیم و "کلمات کتابی، سرخ و آتشین" را با واقعیت عینی جامعه ویران گشته، بحران زده، و اشغالی افغانستان، پیوند داده، صحت و سقم شان را در پراتیک عملی زندگانی و سرنوشت مردم کشور به آزمایش گرفته، و نتایج و آموختنی های لازم و ضروری ای از آن استخراج، و در پرتو آن، بر خود و دیگران قضاوت نماییم که مردم و ضد مردم کیانند؛ می بایست ضرورتاً جامعه و مردم خود را به کتگوری های شناخته شده علمی، یعنی در اقشار، طبقات، و لایه های اجتماعی مشخص و تعریف شده آن تجزیه و تحلیل کنیم؛ می بایست جایگاه مشخص هر کدام در پروسه تولید اجتماعی، مناسبات فیما بین و منافع هر کدام؛ نگرش و رویکرد عملی هر کدام در قبال رویدادهای سیاسی اجتماعی، در رابطه با مسئله پیشرفت، ترقی، و عدالت را مشخص نماییم؛ در یک کلام، دیدگاه ها و موضعگیری های عملی، و منافع شان در روند انقلاب کشور را مدنظر گیریم.

با بررسی و تحلیل همه همین مسایل است که ما بالاخره، به فهم مقوله مردم، ترکیب مردم، و شناسایی منافع سرنوشت ساز شان رسیده، و در نتیجه، قادر خواهیم بود تا مرز میان مردم و دشمنان مردم را نیز به روشنی تشخیص و شناسایی کنیم. این را هم همینجا اضافه باید کرد، که مقوله مردم، نه یک ترکیب طبقاتی ثابت و لایتغیر، بلکه یک ترکیبی طبقاتی مشروط و متغیر میباشد که در هر مرحله ای از تکامل تاریخی و چه بسا در رابطه مستقیم با مسئله انقلاب اجتماعی، تعیین و مشخص میگردد. پس نقطه عزیمت در تعیین و تبیین مفهوم مردم و ترکیب آن در هر مرحله ای از تکامل تاریخی هر جامعه، همانا جایگاه طبقاتی، آرایش طبقاتی، و مبارزه طبقاتی اقشار، طبقات، و لایه های مختلف اجتماعی در پروسه عملی انقلاب میباشد.

از نظر سیاسی، یکی از معیار های بسیار جدی، قاطع، و حیاتی در فهم مقوله مردم و ترسیم مرز مشخص میان مردم و دشمنان مردم، در واقع همین رویداد های سه دهه از حیات سیاسی جامعه است که در پرتو آن، بی هیچ توهّم و گمراهی ای، میتوان مردم و دشمنان مردم را شناسایی کرد. چنانچه قرار باشد از پایگاه انقلاب، و با گزینش یک چنین نگرش و متودولوژی انقلابی، مقوله مردم و ترکیب آن در هر برهه ای از تکامل تاریخی جامعه را درک و شناسایی کنیم، لازمه آن قبل از همه این خواهد بود که، دیدگاه های نادرست از جمله تئوری انحرافی آقای سمیر افغان را بی هیچ تأملی بدور اندازیم؛ تئوری ای که معیار مسافت، یعنی دوری و نزدیکی از یک محدوده جغرافیایی را، لاجوجانه بعنوان یک عامل تعیین کننده برای درک و شناسایی مقوله مردم دانسته و بر همین مبنا، استنباط و قضاوت خودش از مبارزه مردمی و غیر مردمی؛ مبارزه میان مردم و جدا از مردم را بدست میدهد! با این دیدگاه انحرافی، چنانچه می بینیم، نه تنها مفهوم مردم را نمی شود درک نمود؛ نه فقط مرز میان مردم و دشمنان مردم مخدوش میگردد؛ بلکه قضاوت بر واقعیت و مضمون مبارزه میان مردم و جدا از مردم، و به رسمیت شناختن و یا انکار همین مبارزه، چیزی مربوط و منوط به تمایلات خودپسندانه، یک جانبه گری، و سوژکتیویسم روشنفکرانی پرمدعا و از خود راضی میگردد!

در اینجا برای اینکه بیشتر از این سر خواننده را بدرد نیاورده باشیم، می خواهیم با ارائه یکی دو مثالی، توجه آقای سمیر افغان را به نتایج استنتاجات و قضاوت های ناسنجیده احساساتی و عجولانه ایشان معطوف سازیم.

باری، خلقی ها و پرچمی های وطنفروش در هنگام دولتمداری خودشان، با تمام خیانت ها و جنایاتی که در حق مردم و میهن انجام می دادند، جز خودشان کس دیگری را شامل مقوله مردم نمی ساختند، مگر اینکه از برنامه، اهداف و سیاست های عملی وطنفروشان و اسارتبار آنها، مطیعانه و بی چون چرا پیروی میکردند. آنها به اعتراف امین جلاد، حاضر بودند مجموعه مردم افغانستان را تا سطح یک میلیون تقلیل داده، و باقی همه آنانی را که از ایشان اطاعت نمیکردند، بنام دشمنان مردم از دم تیغ بکشند که کشیدند. آنها با همین ذهنیت، مبارزات افشار و لایه های اجتماعی مردم و مخالفین خودشان را، در یک کلام، اعمال خرابکارانه اشراز و عوامل امریکا، چین و غیره قلمداد کرده، و آنهایی را که از جبر، ستم و فاشیسم عربان خودشان، به خارج مرزهای افغانستان آواره شده و از آنجا برضد شان مبارزه می نمودند، مزدوران و جاسوسان امپریالیسم معرفی می نمودند!

به همینگونه تنظیم های اسلامی مجاهدین، با یک ذهنیت و سیاست انحصارگرایانه خودشان، مبارزین سیاسی انقلابی در اروپا و در مجموع در جهان غرب را، فراری های جدا از مردم و در خدمت استعمار دانسته، و مبارزات شان را به رسمیت نمی شناختند؛ زمانی مجله اشپیگل آلمان با امیر حزب اسلامی افغانستان گلبدین حکمتیار، یک مصاحبه اختصاصی نموده و طی آن، نظر وی را راجع به افغانهای مقیم اروپا و مبارزه شان خواستار شده بود. وی در پاسخ به این سوال اشپیگل که شما پس از رسیدن به قدرت دولتی در افغانستان، از افغانهای مقیم اروپا چگونه پذیرایی می نمایید، در جواب می گوید که ما، از ایشان در همان فرودگاه، با کلشینکوف استقبال خواهیم نمود!

کرزی و حواریون هم همین اکنون، مبارزات اعتراضی و ضد اشغالگران در کشور را، همواره به دشمنان مردم نسبت داده، و موجودیت نیروهای انقلابی مردمی را بدینوسیله انکار می کنند!

اگر همه این دشمنان سوگند خورده و شناخته شده مردم، بدلالی که برای همه روشن است، موجودیت مبارزات نیروهای انقلابی را نادیده می گیرند، مسئله ای قابل فهم میباشد. درد آور اما

اینست، چنانچه عناصری آگاه که خودشان را بمردم و نیروهای انقلابی منسوب هم بدانند، بگونه ای اندیشه و عمل نمایند، که به نفع همین دشمنان تمام شود!

آقای سمیر افغان میدانند و باید بدانند که، همین اکنون مبارزه انقلابیون ما در اروپا، امریکا و کانادا، پژواک خودش را در نحوه فکر و عمل انقلابیون در داخل افغانستان گذاشته، و به همین سان ندای مبارزه آزادیخواهانه هم‌زمان انقلابی درون کشور، بازتاب روشن و الهام بخش خودش را در فکر، اندیشه و عمل مبارزین خارج از کشور بجا گذاشته، و نمی تواند هم نگذارد؛ این یک واقعیت علمی و عملی و بیان گویای یک مبارزه و عین مبارزه بوده، و نمیشود آنرا به هیچ عنوانی، ذهنیگرایانه و ارادی، از همدیگر منقطع ساخته؛ یکی را بر دیگری ترجیح داده؛ و یا یکی را بخاطر دیگری، نفی و انکار کرد، زیرا هر دو بخش **یک مبارزه** همدیگر خودشان را تکمیل، و در یک کل واحد، وحدت دیالکتیک می یابند؛ پیشبرد مبارزه انقلابی، گزینش تاکتیک های لازم، ظهور اشکال گوناگون مبارزاتی و بالآخره کاربرد وسایل و ابزار های متناسب با هر مرحله ای از روند مبارزه انقلابی، بستگی به شرایط و اوضاع خاص خودشان را دارد. اگر مبارزین انقلابی داخل افغانستان با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، شیوه های لازم مبارزه انقلابی طبقاتی را بکار می گیرند که بالآخره در عالی ترین سطح خودش، در شکل مبارزه مسلحانه جلوه گری می نماید؛ مبارزه انقلابی خارج از کشور در شرایط حاکمیت دموکراسی بورژوازی امپریالیستی، اشکال و تاکتیک های متناسب با همین اوضاع را بخدمت میگیرد. این یکی چنانچه میدانیم، با دیگری ارتباط ارگانیک داشته و همدیگر شانرا تکمیل می نمایند، و هرگز چیزی جدا و منفصل از هم نبوده و نمی توانند باشند؛ ورنه بطور مثال مبارزات مارکس و انگلس پیشوایان پرولتاریا را بدلیل زندگی تحمیلی در تبعیدگاه خودشان در انگلیس، نمی شد به مبارزات طبقه کارگر آلمان نسبت داد؛ مبارزات لنین پیشوای انقلاب کبیر اکتبر و هم‌زمان انقلابی بلشویک وی در دوران اقامت اجباری در خارج از روسیه را، نمی شد به مبارزات طبقه کارگر و خلقهای روسیه مرتبط دانست. مارکس، انگلس، لنین و امثال شان را بدلیل دوری از مردم در کشور های اصلی خودشان، نمی شد مردان میدان بحساب آورد!!!

نمی شد قبول کرد که آثار جاودانه ای را که آنها در دوران اقامت در خارج از سرزمین های خودی تولید نموده اند، 20 نفر هم از مردمان آلمان و روسیه خوانده باشند!

ما نه مارکس هستیم، نه انگلس، و نه لنین و ... ؛ ولی این حق و اجازه را داریم که بخاطر جلب توجه آقای سمیر افغان عزیز و دوستان عزیز دیگری که بمثل ایشان اندیشه نمایند، همچنان به مثال های روشن و آموزنده در تاریخ جنبش انقلابی جهانی رجوع کرده و از آنها شاهد بیاوریم، زیرا دوست محترم آقای سمیر افغان اینطور با قاطعیت بما اندرز میدهد:

"نوشته های شما را به اطمینان برایتان میگویم که بیست نفر هم نمی خواند، اما جويا با هر بار بلند کردن صدایش میلیونها نفر شنونده دارد و بیش از هر فرد دیگری به گفته شما امپریالیزم را ضربه میزند".

آخر ما کی هستیم که نوشته های ما را میلیونها نفر بخوانند، و صدای ما را میلیونها نفر بشنوند! ما این واقعیت را با تمام وجود خودمان درک کرده و هرگز هم پای خودمان را از گلیم خویش فراتر دراز نکرده، و ادعایی غیر از این هم نکرده ایم. البته خیلی خوشحالیم از اینکه اکنون بالآخره به لیست 20 نفری خوانندگان ما، یک نفر دیگری هم اضافه میشود؛ و این افتخار را بما، آقای سمیر افغان بخشیده است، که از ایشان بازهم تشکر می نمایم.

ولی بگذارید از این دوست گرامی خودمان بپرسیم که این آمار بسیار دقیق و قطعی خودشان را با چنان اطمینانی که صحبت می نماید، از کجا و چگونه بدست آورده، و منبع آن کدام است؟ ما این را آموخته ایم که بدون تحقیق، نه قضاوت نماییم، و نه هم قضاوت های کسانی را که تحقیق ناکرده حرف می زنند، بپذیریم. پس برای اینکه به حرف پر از اطمینان ایشان مبنی بر عدد بیست نفری خوانندگان ما، متقاعد شویم، از ایشان صمیمانه خواهش میکنیم که منبع آمارگیری خودشان را برای ما معرفی نمایند!

برعکس اگر ما اجازه داشته باشیم که در اینجا، به شیوه خودمان و همچنان با اطمینان صحبت نماییم، باید معلومات و آمار دست داشته خود ما را به اطلاع دوست ارجمند آقای سمیر افغان برسانیم. آری، بقول و تأیید هم‌زمان جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان، ارگان مرکزی آن یعنی "قطب نما"، بدلیل بی بضاعتی و نداشتن یک بنیه مالی قوی، هر بار هر شماره آن، به تیراژ چند صد نسخه چاپ و پخش میگردید. این در حالیست که هر شماره آن، بازهم بدلیل ضرورت و تقاضای خوانندگان، به تعداد لازم مورد نیاز، تجدید چاپ گردیده و بدسترس تقاضا کنندگان قرار گرفته است. برخی از رفقای هم‌رزم انقلابی در جاها و کشور های مختلف از جمله در داخل افغانستان، خودشان بنا بر درک وظایف مبارزاتی و تشخیص نیاز های شان، شماره های "قطب نما" را تکثیر و توزیع نموده اند و ...

این گفته ایست که هم‌زمان ما در "جبهه..." و بویژه هیئت تحریر "قطب نما" برای ما بازگو نموده و مدرک اثباتی آنرا هم نشان داده اند.

با همه اینها، حالا ما نمی دانیم که حرف ها و قضاوت های آقای سمیر افغان را که لیست خوانندگان نوشته های ما و "قطب نما" را که مقاله "شیر زن میهن..." را در آن دیده اند، با اطمینانی که میدهند قبول نماییم، یا حرف های بدون ادعای هیئت تحریر "قطب نما" را؟ تازه ما در اینجا تنها از هم‌زمان "جبهه متحد..." و از "قطب نما" صحبت نمودیم و نه از نشرات بی شمار هم‌زمان دیگری در هر کجا.

انتظار داریم که پس از این شرح و توضیحات لازمه، جواب سوال ما را آقای سمیر افغان بدهند! اگر بدلیل اینکه ما و عناصری مثل ما جدا از مردم میباشیم، و مردم هم به حرف ها و نوشته های ما علاقه ای ندارند، پس آیا تعداد همان عناصر مثل ما که در اروپا، امریکا و کانادا به سر برده، و به حرف ها و نوشته های ما بی علاقه هم نمیباشند، 20 نفر می شود؟ آیا آمار دقیق آقای سمیر افغان، به همین نکته استناد دارد؟ اگر دوست عزیز ما می خواهد که ما آمار دقیق همین هم‌زمان در کشور ها و قاره های مختلف را که تعداد شان به هر تقدیری، از بیست نفر ادعایی تجاوز می نماید، با نام و نشان در اینجا ارائه کنیم، باید قبل از همه بما بگوید که چرا و در خدمت کی؟ آقای افغان نباید چنین حماقت عصر را از ما انتظار داشته باشد!

علاوتاً بگذارید از دوست محترم خود بپرسیم که، چنانچه بقول و اطمینان شما، نوشته ها و نشرات ما و عناصری مثل ما را بیش از 20 نفر هم نخوانده و بدان علاقه ندارند، پس چرا و به چه دلیلی شما نوشته ای بعنوان "ژاژخایی های یک جاه طلب فراری" را به آدرس (بابا) برای نشر ارسال نموده اید، که تعداد قطعی خواندگانش به اطمینانی که داده اید، از بیست نفر تجاوز نمی نماید؟ چرا این نوشته را به آدرس نشرات و ارگان هایی که میلیون ها نفر خواننده و علاقمند دارند، نفرستاده اید؟ می شود حکمت نهفته در چنین منطقی را برای ما بازگو نمایید؟ مگر نه اینست که که این نشرات (نشرات ما و امثال ما) را مردم به هر تعدادی که هست، در همه جا خوانده، اما استنباط و قضاوت خودشان را

میکنند؟ مگر نه اینست که شما با درک و شناخت همین واقعیت، نوشته خودتان را برای ما ارسال نموده اید، طوری که بعلت عدم نشر آن، و بعلت دیدن نوشته دیگری در نشرات ما که بمذاق شما جور نیامده است، ما را نفرین می نمایید؛ ناسزا می گوید؛ و واقعیت و اهمیت مبارزه انقلابی مردمی ما را هم، با یک حمیت و احساسات بسیار مردم دوستانه خودتان انکار می کنید!!!

ما در اینجا به این دوست عزیز همینقدر می گوئیم که شیوه و روش خوبی را اختیار نکرده اید، و واقعا بیرحمانه "قضاوت" میکنید!

ولی بازهم سوال خود را باید تکرار کنیم که چرا دوست عزیز، آقای سمیر افغان، مرد میدان بودن ما، شهادت و شجاعت ما را با نحوه مبارزه و شهادت قهرمان رویاهای خودتان - ملالی جویا - محک می زنید؟! شما می نویسد:

"نوشته های شما را به اطمینان برایتان میگویم که بیست نفر هم نمی خواند، اما جویا با هر بار بلند کردن صدایش میلیونها نفر شنونده دارد و بیش از هر فرد دیگری به گفته شما امپریالیسم را ضربه می زند".

دوست عزیز؛ احمقانه بود، چنانچه ما کوشیده بودیم که، در اینجا معادله را اراده گراپانه معکوس ساخته و شما را هم بقبول یک امر و یک پدیده غیر واقعی و غیر عملی متقاعد می ساختیم؛ چون برخلاف ملالی جویا، نه نوشته های ما را میلیونها انسان می خوانند، و نه هم صدای ما را می شنوند؛ و ما هرگز چنین ادعایی را هم نکرده ایم، و با معیار هایی که داریم، اجازه هم نداریم که خودما را با ملالی، مقایسه کنیم. ولی متأسفانه که شما اینکار را می نمایید!

آخر بما بگوئید که کجاست آن مبالغ میلیونی که بتوانیم به کمک آن، نشرات خودمان را چنان عمق و وسعت بدهیم، که میلیونها خواننده پیدا کنند؟ کجاست آن رادیوها و تلویزیون های امپریالیستی و در خدمت امپریالیسم، که بخواهند صدای ما را هم بگونه صدای ملالی، بگوش میلیون ها شنونده برسانند؟ آیا واقعا باور دارید که امپریالیست ها همه همین امکانات خودشان را در خدمت افراد و نیروهای انقلابی ضد امپریالیستی قرا بدهند، مادامی که بدانند که اینکار شان خود نظام امپریالیسم را و منافع شان را در همه جا ضربه می زند؟ لطفا برای این ادعا و قضاوت خودتان یک مثال عملی را برای ما نشان بدهید!

این اظهار نظر احساسی شما از نظر تئوری کاملا اشتباه می باشد، زیرا چنانچه امپریالیسم آگاهانه و ارادی به تضاد خودش زمینه داده و امکانات و وسایل ضربه زدن خودش را در خدمت همین تضاد بگذارد، این دیگر امپریالیسم نخواهد بود. ما نمی دانیم که مطالعات تئوریک شما برای فهم و شناسایی امپریالیسم بمثابه یک نظام ضد بشری، چگونه و در چه سطحی میباشد که اینطور مرتکب چنین خطای فاحشی می شوید!

در عمل هم گفته شما، اصلا با واقعیت تطبیق نمیکند، و منطق علم، تجربه تاریخ، واقعیت های سرسخت، و قبل از همه خود همین خصلت نظام ضد بشری امپریالیسم، همه بر ضد اظهار نظر احساساتی شما گواهی میدهند. یا اینکه برعکس، شما همین تلویزیون های امپریالیستی و در خدمت منافع امپریالیست ها را (بطور مثال همین تلویزیون آقای مسکینیار از امریکا را) که صدای ملالی جویا را به گوش میلیونها انسان می رسانند، تریبون های انقلابی ضد امپریالیستی بدانید! همینطور نیست؟

ما در اینجا در رابطه با مبارزه قهرمان رویاهای شما - ملالی جویا - هیچ چیزی نمی نویسیم و آنهم بدو دلیلی:

اول اینکه، چنانچه فراموش نکرده باشید، ما در نامه خودمان بعنوان ح. فروتن، که در بخش نامه های (بابا) نشر شده، و ما آنرا بغرض اطلاع خوانندگان، بازهم در اینجا ضمیمه خواهیم کرد، صمیمانه توصیه نموده بودیم که لطفا دیدگاه های ما و عناصری مثل ما و نسل ما، پیرامون ملالی جویا منتشره در شماره های 3 و 11 "قطب نما" را مطالعه نموده و چنانچه لازم بدانید، آنها را به نقد هم بکشید. همین تقاضای صمیمانه را بار دیگر در اینجا تکرار میکنیم که لطفا آنها را مطالعه نموده و نقد نمایید. فقط در آنصورت است که ما بازهم وارد همین موضوع شده و برای شما خواهیم نگاشت.

برعکس، چنانچه نقد شما جوانب تاریک و ضعف دیدگاه های ما را بما نشان داده و با استدلال های علمی و منطقی، نه با اندرز ها و ناسزاگویی ها، ما را قانع بسازد، ما هم بنوبه خویش این قول شرافتمندانه را به شما داده، که از خودما علنا انتقاد کرده، و اختلاف ایدئولوژیک - سیاسی خودمان با شما را به شیوه اصولی و منطقی آن حل نماییم. اما مادامیکه شما کار را به اندرز و ناسزاگویی بکشانید؛ و یا فقط به این اکتفا نمایید که ملالی جویا، یک قهرمان اسطوره ای، یک آفتاب درخشان مقاومت و مبارزه ضد امپریالیستی است که با رسانیدن صدای خودش به گوش میلیونها انسان تحت ستم امپریالیسم، امپریالیست های اشغالگر و نظام امپریالیسم را ضربه می زند، ما نمی خواهیم خودمان را با اینگونه حرف های بی پایه و بدور از واقعیت درگیر ساخته، و شما هم کوشش نکنید که ما را، به این اندرز های تان متقاعد سازید.

دوم اینکه ما در آغاز همین یادداشت، از شما خواهش نموده ایم که لطفا مضمون اساسی مبارزه ملالی جویا را برای ما توضیح و تشریح نمایید و بگویید که، این چه نوع مبارزه است؟ زمانیکه شما و یا هر کس دیگری که مثل شما فکرده و توان آنرا داشته باشد، استنباط خودتان از خصلت و مضمون مبارزه ملالی؛ از هدف و اهداف این مبارزه؛ از شیوه و ابزار های مبارزاتی؛ از شکل و سازمانی که ملالی چه در رأس و یا در صف آن، این مبارزه را به پیش میرد و ... بیان داشته و به نشر رسانید، آنگاه میلیون ها بار می توانید انتظار آنرا داشته باشید، که ما موضعگیری خودمان را به اطلاع تان برسانیم. کسانی که ما را می شناسند، به این گفته صادقانه ما باور داشته و شما هم میتوانید اطمینان کنید. اکنون فقط می خواهیم برای جلب توجه خاطر مبارک دوست عزیز ما، چند جمله مختصری و آنهم در باره فرموده جناب شان بنویسیم و آن اینکه:

چنانچه ممکن باشد که ملالی جویا، با هر بار بلند کردن صدایش میلیونها نفر شنونده خود را در ضدیت با اشغالگران امپریالیست بسیج نموده و بدینوسیله، منافع امپریالیسم را، بیش از هر فرد و نیروی دیگری ضربه بزند - آنچه را که شما مدعی شده اید - ما این قول شرف را به شما میدهم که، با تمام احساس، با تمام باور، و با تمام توان ما، به شما پیوسته و در حرف و عمل، از ملالی جویا، ستایش و دفاع نماییم!

ولی میدانیم که این حرف ها و ادعا ها، حرف های بی پایه روشنفکرانی از سنخ و برش های مشخصی میباشد، که برای ما بیگانه و ناشناخته نیستند؛ روشنفکرانی که با تمسک به چند جمله احساساتی ملالی در لویه جرگه قانون اساسی؛ با تمجید ها و ستایش های اغواگرانه از ملالی و ...؛ در واقع سیاست تسلیم طلبانه و انقیاد ملی به نفع امپریالیست های اشغالگر را موعظه می نمایند! این روشنفکران با پنهان کردن خودشان در پشت ملالی، میخواهند همکاری و همسویی عملی

خودشان با امپریالیست های اشغالگر، و با ارتجاع مزدور و بیگانه پرست را، آری همکاری خودشان در دولت دست نشانده کابل؛ در پارلمان فرمایشی امپریالیست ها؛ و به همینسان در تمامی ارگان های همین دولت را گویا توجیه نمایند!!!

البته لازم است براین نکته تأکید کنیم که فصد ما در اینجا هرگز شما نمی باشید؛ چون - همانطوری که در آغاز همین یادداشت متذکر شده ایم - ما از کار و بار؛ از مواضع، و احتمالاً از تشکیلات شما، تا ایندم کوچکترین اطلاعی نداشته و اسم مبارک شما را هم، اولین بار طی یک نامه و مقاله ای به آدرس (بابا) خوانده ایم؛ بنابراین ما مسئولانه شما را در جمع روشنفکران مورد نظر، قرار نداده، و لغزش های تان مبنی بر بزرگ سازی های اغراق آمیز و غیر ضروری ملالی جویا را، تنها بحساب ذهنی گرایایی های احساساتی روشنفکرانی می گذاریم، که جنگل را می بینند، ولی درختان را نه!

اما آنچه روشنفکران مورد نظر ما - تکرار می کنیم - که خیلی زیرکانه، ریاکارانه و هدفمند، ملالی را در یک مفهوم ناپذیرفتنی برای انقلابیون، مدح گفته و بزرگ میسازند؛ کسانی هستند که با این شیوه، می خواهند سیاست ها و مواضع تسلیم طلبانه خودشان، یعنی همکاری عملی خودشان در پارلمان و سایر ارگان ها، حتی در کابینه دولت دست نشانده امپریالیست ها در افغانستان را توجیه نمایند.

آری، آقای سمیر افغان؛ شاید شما ناآگاهانه فریب ستایش های همین روشنفکران خادم ارتجاع و امپریالیسم و اربابان شان را خورده، و با نیت و احساس عالی، از خورد، بزرگ می سازید. و چنانچه ملالی جویا بقول شما، مبارز و قهرمان تثبیت شده در هر کوچه و برزن میهن، و در میان نادارترین و عوام، و در اذهان میلیون ها شنونده خودش باشد؛ باور کنید که دیگر نه نقد های ما، این موقعیت و وجهه تثبیت شده وی را متضرر خواهد ساخت؛ و نه هم به ستایش های قهرمان پرستانه شما ضرورتی خواهد بود.

راستی باور تان میشود، چنانچه بگوییم که شما، با همین ستایش ها و بزرگ ساختن ها، در واقع ناآگاهانه کلید حل عمیق ترین معضله نه فقط فوری، بلکه همچنان تاریخی جامعه اسیر و اشغال شده افغانستان را نیز بدست داده اید!

با همین ستایش های خودتان، راه دستیابی به حیاتی ترین خواسته های فوری و تاریخی جامعه را، به جنبش انقلابی کشور نشان داده اید!

یعنی شما به چنان سادگی و بساطت و در چند جمله و عبارت ستایشگرانه، در حقیقت برنامه انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان را طرح می نمایید، که تحقق آزادی ملی، و استقرار دموکراسی، دو هدف استراتژیک آن میباشد. کافیه فقط - ملالی - را قانع سازید که رهبری آنرا به عهده بگیرد!

شوخی نیست! چنانچه شما به جملات و عبارات خودتان کمی جدی فکر نموده و در تعمیق مفهوم شان پیگیری کنید، حتما بجایی می رسید که ما اینک استنباط می نمایم.

بینید؛ شما برای ما "اندرز" داده و می نویسید:

"جویا با هر بار بلند کردن صدایش میلیونها نفر شنونده دارد و بیش از هر فرد دیگری به گفته شما به امپریالیزم ضربه می زند". "جویا در کوچه و برزن وطن و در بین نادارترین و عوام ما خودش را به مثابه مبارز تثبیت کرده و قهرمان شان شده است".

چنانچه می دانیم، اکثریت جمعیت کشور را، بمفهوم واقعی کلمه، همین توده های میلیونی نادار و عوام تشکیل میدهند، که از جناح های مختلف ارتجاع مزدور و اربابان اشغالگر شان هم، سخت نفرت و انزجار دارند. و چنانچه آنها اینک قهرمان تثبیت شده خویش را در میان خودشان داشته باشند، که

انقلابی و ضد امپریالیسم و ارتجاع هم مبارزه نماید؛ پس چه اشکالی وجود دارد که انقلاب اجتماعی را در راستای دسترسی به همان اهداف و خواسته های فوری و تاریخی، در دستور کار قرار داده و رهبری کند؟

البته شما راست می گوید، واقعا هم همینطور است که مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را نمیشود با شعار بازی ها و هورا گفتن ها و آنهم از هزاران کیلومتر دور از میهن - از بستر تمییز و راحت امپریالیزم - به پیش برده، و انقلاب افغانستان را رهبری و به ثمر رساند.

آری، با مشخصات یک چنین قهرمانی، با یک لشکر چندین میلیونی مرکب از زحمتکش ترین و ستمدیده ترین اقشار و لایه های اجتماعی، چرا نباید بساط گندیده امپریالیست های اشغالگر امریکا، ناتو، و ارتجاع مزدور بر سر اقتدار شان را با پی ریزی یک انقلاب اجتماعی مردمی، برچید، تا اینکه به سر و صدا های کم اهمیت و احساساتی رفرمیستی، پارلمانتاریستی، در پارلمان یک اداره دست نشانده و مستعمراتی اکتفا نموده و اینجا و آنجا، و آنهم فقط از چند جنگسالار ائتلاف شمال، و نه از همه جناح های سازمانیافته در دولت دست نشانده، و نه از امپریالیست های اشغالگر، انتقاد کرد!

آقای سمیر افغان؛ ما تاکتیک های امپریالیسم برای فریب توده های مردم را بخوبی می شناسیم؛ ما دستگاه ها، کارخانه های "شخصیت" سازی و تولید "قهرمان"، تیتو سازی، مارشال سازی، وجهه بین المللی سازی، اهل نظر سازی، مجاهد اعظم سازی، رئیس جمهور "منتخب" سازی، وزیر سازی، مدال "قهرمان" سازی، و ... را بخوبی می شناسیم؛ و هر وقت در حد توان، به افشای آن هم مبادرت نموده ایم. شما کوشش کنید که "ما و عناصری مثل ما" را به راه انقلاب رهنمون سازید، که شرایط عینی هم برای آن، کاملا آماده است؛ فقط عامل ذهنی آن در وجود "قهرمان" تثبیت شده توده های میلیونی مردم را راضی ساخته، که قافله سالاری را بدست گیرد، تا ما هم از "بستر تمییز و راحت امپریالیزم" بریده، و همراه قافله حرکت کنیم!

بلی، شما هم بنوبه خودتان شهامت بخرج داده و بروید در همان "فضای خونین افغانستان"، تا اگر قهرمان رویاهای شیرین خودتان را، در همین راستا بحرکت بیاورید!

همان شهامتی که قهرمان رویایی شما - ملالی - ممثل آن بوده، و شما "ما و عناصری مثل ما" را بخاطر فقدانش، پیهم سرزنش میکنید. تقصیر رفیق سمیر انقلابی، این بوده است که در مقاله منتشر شده خودش در "قطب نما"، برای نشان دادن اهمیت "شجاعت" در مبارزه سیاسی انقلابی، و جلب توجه ستایشگران - ملالی - بدان، چنین نوشته بود:

"... اما واقعیت اینست که شیوه کار ملالی را به هیچ معیاری، نمیشود و نمیتوان ستوده و تأیید نمود. اگر شجاعت یک شرط لازم برای مبارزه است، ولی مبارزه و چه بسا یک مبارزه سیاسی مردمی، نه با شجاعت آغاز، و نه هم با آن، به اهداف خودش نایل میگردد؛ داشتن آگاهی لازم سیاسی، درک و تحلیل درست از اوضاع و شرایط موجود در هر موقعیتی، تشخیص دقیق هدف یا اهداف مبارزاتی و تدوین یک استراتژی لازم برای آن، ترسیم مرز دقیق میان دوست و دشمن، گزینش تاکتیک های درستی که به همان اهداف اساسی خدمت نمایند، سازمان یابی در تشکیلات سیاسی مردمی و تکیه به توده های مردم، دستیابی به ابزار لازم و متناسب با هر مرحله از مبارزه ... همه و همه از الزامات ضروری برای پیشبرد یک مبارزه مردمی میباشند.

اینکه ملالی بر جنگسالاران می تازد و جنایات آنها را علنا از تریبون پارلمان به رخ شان می کشد، مانع نمیشود تا این سوال هرچند بسیار ساده و تحریک آمیز را در اینجا مطرح نمایم که چرا و به چه هدفی؟

امروز هر کودک دبستانی هم میداند که جنایتکاران سه دهه اخیر در افغانستان کیاندا! بیان همین واقعیت آشکار و پیش پا افتاده، که ظاهرا تهدید و "مخاطره" جانی را هم به همراه داشته باشد، نه با شجاعت ارتباط دارد، و نه هم با فهم و دانش مبارزاتی.

اما اگر ملالی و ستایشگرانش تصور نموده باشند که با بیان نمودن چند صفت و عبارت مثل "جنایتکاران"، "جنگسالاران"، "قاتلین مردم" هرچند از تریبون پارلمان، میشود "قهرمان نمایی" نموده و گویا مبارزه ضد ارتجاعی را به پیش برد، سخت در خطا و اشتباه میباشند؛ راستش را بپرسید، بینش سیاسی خود ملالی و شیوه عمل "مبارزاتی" اش، بخودی خود بسیار سوال برانگیز میباشد!..."

با آنکه نوشته رفیق سمیر، بدلیل صحبت کردن به زبان نسلی که فقط خوش دارند کلمات "کتابی، سرخ و آتشین را قلقله کنند"، بدل مردان با شهامتی همچون آقای سمیر افغان چنگ نمی زند، به این نکته اما باید معترف بود که نوشته وی، گذشته از "تحلیل کتابی"، این واقعیت را دقیقا تشخیص نموده بود که شهامت خانم جویا، به یقین بیش از ستایشگران وی میباشد. رفیق سمیر در رابطه با شهامت ستایشگران ملالی و شهامت خود ملالی، در همانجا اشاره نموده و می گوید:

"... شاید شجاعت ملالی نسبت به اغلب ستایشگران خودش، واقعا ستودنی و قابل تمجید باشد، زیرا آنها جرأت همین پرخاش را هم در خود ندیده و از دور شادباش و آفرین می گویند! و بعضی از ایشان هم، بخاطر تبلیغ و ترویج افکار و نیات سازشکارانه و تسلیم طلبانه خودشان، یعنی در دفاع از جناح های دیگر ارتجاع و ارباب امپریالیستی، ریاکارانه و به دروغ، از پرخاش ملالی بر ضد جنگسالاران جنایتکار جهادی، ستایش بعمل می آورند!"

ما یکی دوبار تصادفا به مصاحبه خانم جویا با یک کانال تلویزیونی از امریکا گوش داده، و ایشان در جواب به سوال های بسیار زننده و حملات تلفونی هواداران تنظیم های جهادی جنگسالار که بطور زنده پخش می شد، با نهایت بردباری و بدور از کاربرد کلمات و عبارات اهانت آمیزی مثل آقای سمیر افغان، جواب میداد. ملالی کوشش میکرد که در پاسخ های خودش، آگاهانه منطق را بر احساسات، مسلط ساخته و از کاربرد کلمات و عبارات رکیک و اتهامات بی پایه، یعنی بدون دلیل و برهان و مدارک اثباتی پرهیز نماید. اما آقای سمیر افغان شهیم، برخلاف روش و اخلاقیات قهرمان خودش، و بدون اینکه سنجیده حرف زده، و تن به بحث و جدل سیاسی علمی و منطقی بدهد؛ بدون اینکه برای ادعا ها و اتهامات خودش بر دیگران (مقاله ژاژخایی های ...) برهانی جدی منطقی و یک سند ملموس و اثباتی ارائه کند، به دشنام دادن و ناسزا گفتن توسل جسته، و از اینطریق می خواهد شهامت و مردی خودش را به اثبات رساند!

و در مواردی هم، دیگران یعنی رفیق سمیر و همزمانش را چنانچه در نامه خودش به (بابا) ادعا نموده است، به توهین کردن و تحقیر نمودن متهم میسازد:

"شما ها که قلب گنجشکی دارید حق ندارید به کسی توهین و تحقیر کنید و علیه وی بنویسید ...".

برای اینکه خوانندگان خودشان قضاوت نمایند، ما از آقای سمیر افغان صمیمانه تقاضا می نمایم که برای اثبات همین ادعای خودش هم، یک سند و شاهدهی نه فقط از مقاله "شیر زن میهن ..." و "مقاله لویه جرگه قانون اساسی ..." که به مسئله ملالی جویا هم می پردازند، بلکه از تمام نوشته های

"قطب نما" و (بابا) بیاورند تا روشن شود که چه کسانی راست می گویند. البته به همین مقصد، ما هر دو مقاله را، توأم با دو نامه ای در همین رابطه، به یادداشت کنونی ضمیمه می نماییم؛ باقی نوشته های ما را خوانندگان می توانند مستقیماً در (بابا) مطالعه کنند.

اما ما برای اثبات گفته های خودما، می توانیم مدرک لازم آنرا هم ارائه دهیم که همین "اندرزنامه" سمیر افغان برای (بابا) و مقاله "ژاژخایی های یک جاه طلب فراری" پیرامون آقای موسوی، دلیل مستند و گویای آن میباشد. مقاله "ژاژخایی های ... " ارسالی به آدرس (بابا) را که از مطالعه سراپا فحش های رکبک آن، خواننده احساس شرم و خجالت میکند، (بابا) نخواست و نمی توانست به نشر بسپارد و دلایل آن را هم در کمال اصولیت و صمیمیت، در بخش نامه ها خودش انتشار داد که همین جوابیه (بابا) را باز هم ، چنانچه تذکار یافت، بعنوان ضمیمه در آخر این یادداشت خواهیم آورد، تا خواننده علاقمند بتواند قضاوت کند.

در همین نوشته "ژاژخایی های ... " هر آنچه به ذهن ح. فروتن یا همان آقای سمیر افغان جور آمده، در حق آقای موسوی دریغ نشده است؛ آقای موسوی که خیر، حتی به مادر معصوم و بیگناه وی هم، رحم نمیشود!

ایشان تکراراً به آقای موسوی "**احمق مادرزاد**" خطاب میکنند؟؟!!
آخر این چه شهامت و چه مردی است که آنرا مصرانه به رخ دیگران می کشند؟! آقای سمیر افغان، چنانچه دیدیم، در همین "اندرزنامه" چند سطرى خودشان برای (بابا) هم، چند بار لغت مردی را به کمک می طلبند!

البته ما از گفته های موسوی در رابطه ملالی جویا، هرگز هیچگونه اطلاعی نداریم، و نمی دانیم نظریات و سخنان او هر چه باشند، به مادر بیگناه وی چه ارتباطی دارد که در حقش بی حرمتی میشود!

اگر نقش عامل وراثت در انتقال برخی خصایص ژنتیکی از والدین - حتی از اجداد - به فرزندان، واقعیتی علمی تثبیت شده میباشد، اما هیچ علمی و منطقی، و هیچ مرد میدان و با شهامتی بغیر از آقای سمیر افغان، هنوز ظهور ننموده، تا ثابت کند که یک مادر دانا، فرزندی "احمق" از همان نمونه موسوی بدنیا آورد.

آقای افغان در همین "اندرزنامه" چند سطرى خودشان برای (بابا) هم، چنانچه اشاره شد، چند بار لغت مردی را به کمک می طلبد! آخر ضرورت اینکار چیست و نقص در کجاست؟!
ولی ایشان "اندرزنامه" خویش به (بابا) را با این جمله پایان بخشیده اند:
"کمی حیا و شرم داشته باشید چیز خوبی است" آری آقای سمیر افغان؛ بخدا که حق با شماست، و شما راست می گوید!

با همین اعتراف جانانه است که ما هم پایان این یادداشت را ، بی هیچ گفتنی و تبصره ای، اعلام می کنیم!

(بابا)

16 دسمبر 2008

دوست گرامی ح. فروتن؛

امیدواریم که بدینوسیله متقابلاً سلام های ما را بپذیرید! اینکه زحمتی بخود داده و بضم یک نامه، نوشته ای بعنوان "ژاژخایی های یک جاه طلب فراری" را هم جهت نشر به آدرس (بابا) ارسال نموده اید، از شما تشکر میکنیم. مطالعه دقیق و مسئولانه مطلب ارسالی شما، به نتیجه گیری ای منتهی گشت که مفاد آنرا اینک به اطلاع می رسانیم:

(بابا) چنانچه میدانید، نشریه ایست سیاسی متعلق به همه رهروان و دوستداران راه آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، و در حقیقت زبان گویای شان. خدمت به پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در راستای نیل به مبرم ترین اهداف و نیاز های فوری و تاریخی جامعه ما در مقطع کنونی که بر پرچمش، همان خواست حیاتی آزادی واقعی و دموکراسی مردمی نوشته میباشد، عرصه اساسی فعالیت نشراتی (بابا) و در واقع، علت وجودی اش را بیان میدارد؛ بدیهی است که در کنار تبلیغ، ترویج و اشاعه ایده های دموکراتیک و انقلابی، تعاطی افکار روشنگرانه؛ نقد و جدل منطقی؛ و سرانجام افشاگری های لازم هم، هرکدام جایگاه بس مهم و درخور خودشان را در این مبارزه احراز نمایند. جدیت، موثریت و ثمربخشی یک جدل فکری روشنگرانه اما، که ممد مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی ما هم باشد، رویهمرفته منوط به پذیرش چارچوبه معینی از اصول بحث علمی و موازین یک مطبوعات پیشرو انقلابی میباشد، که (بابا) خودش را بدان متعهد میداند. برخورد شخصی، مبادرت به توهین و اتهام بیمورد که بیشتر بر احساس فردی و استنباط ذهنی استوار باشد، تا واقعیت عینی اثباتی؛ اگر هم موقتا حربه ای باشد موثر برای تشهیر افراد، ولی هیچگاهی به بحث و جدل فکری سازنده و دستیابی به حقیقت کمکی نخواهد کرد، چه رسد به انقلاب و پیشبرد مبارزه انقلابی!

دوست گرامی؛

امیدواریم که با همین اشارات بسیار مختصر و گذرای خویش در اینجا، توانسته باشیم تا حدودی، بر جنبه یی از مبانی فکری و رویکرد عملی (بابا) در امر پیشبرد یک جدل فکری سیاسی انقلابی، روشنی لازم افکنیم. از وارد شدن به بسا موضوعات آمده در نوشته تان، که رویهمرفته مسایلی در خور غور و تأمل نه فقط برای مجموعه جنبش انقلابی، بلکه برای مجموعه مردم ستمدیده، زحمتکش و شرافتمند کشور میباشد، آگاهانه در اینجا احتراز نمودیم، چون آن موضوعات برای ما و آنانی که بگونه ما اندیشه و عمل می نمایند، چیز تازه ای نمیباشند؛ در همین ارتباط شما می توانید بطور مثال، به نوشته (آصف مهربان) منتشره در (بابا) و به نامه (بابا) به ایشان در بخش (نامه ها) مراجعه نمایید. اما برای آگاهی از دیدگاه (بابا) در رابطه با ملالی جویا، شما می توانید به مقاله "لویه جرگه قانون اساسی - کاریکاتوری از دموکراسی در "قطب نما" شماره سوم؛ و همچنان به مقاله "شیرزن میهن" در "قطب نما" شماره 11 مراجعه، و چنانچه خواسته باشید، آنها را به نقد هم بکشید؛ آنگاه لازم خواهد آمد، که ما بازهم قسمتی از وقت خویش را به همچو موضوعاتی اختصاص بدهیم، و شما بر این حرف ما می توانید حساب نمایید.

زیاده از این وقت شما را نگرفته، صمیمانه دست های تان را می فشاریم.

(بابا)

13 دسمبر 2008

دوست گرانمایه آصف مهربان؛

با عرض ارادت و سلام های رفیقانه! مطلب ارسالی بسیار آموزنده و ارزشمند شما را دریافت، و از مطالعه آن نه تنها فیض، که خیلی هم لذت بردیم.

این مقال و آنهم با تواضع قابل ستایش نویسنده آن، که امروزه اما بعنوان یک کنش و اخلاق پسندیده اجتماعی، متأسفانه بسان گهری کمیاب میماند، رویهمرفته به موضوعی تماس میگیرد که از هر حیث، برای ما قابل تأمل است: چه از زاویه دید تاریخی با چشمداشت رویداد های خانمان برانداز سه دهه گذشته و کاوش در علل و اسباب شان؛ و چه هم با نگرش بجلو که درس آموزی از همه ماجرا های خونین زندگانی نسلی از باشندگان این دیار را بمثابه یک پیش شرط انصراف ناپذیر، در محراق توجه خودش داشته باشد؛ گذر از تنگنا های تیره و تاریک کنونی و آنهم از میان آتش متقاطع دشمنان آشکار و پنهان مردم ستمدیده کشور، و حرکت به آن سمتی که دسترسی و نیل به اساسی ترین خواسته های فوری و تاریخی جامعه بلاکشیده ما را پیشاپیش در چشم انداز خودش داشته باشد، یک چنین رویکردی را بر همه رهروان و پویندگان راستین همین راه، حتمی و ضروری میسازد.

از اینجاست که تشخیص عاملین و مسببین همه بدبختی های همین سه دهه از حیات جامعه، و شناسایی شان بعنوان دشمنان آشتی ناپذیر توده های مردم ستمدیده و زحمتکش کشور، اساسی ترین معیاری میگردد که پابندی بدان و یا تخطی از آن، همچنان مرز تمایز میان دوستان واقعی مردم، و مدعیان کاذب شان را ترسیم میدارد. بر این مبناست که می توان و باید در اینجا بصراحت اعلام داشت و آن اینک:

همکاری و مماشات با دشمنان چه داخلی و چه خارجی مردم، توسط هر که باشد، بی هیچ ملاحظه ای، در حکم دشمنی با مردم، و خیانت به انقلاب و به منافع علیای ملی میباشد.

یکی از خون آشام ترین دشمنان شناخته شده مردم ستمدیده افغانستان، همانا باند های آدمکش و میهن فروش خلقی و پرچمی هستند، که جنایات بی شمار و تباهی آفرین شان، دیگر بر دفتر ماندگار تاریخ ثبت گردیده است. سه دهه تراژیدی خونبار کشور، که هفت ثور و شش جدی، فقط بارز ترین منعطف های تاریخی، و یادواره سمبولیک کارنامه های ننگین همین آدمکشان حرفه ای میباشند، با تکیه ناخجسته این نوکران خانه زاد سوسیال امپریالیسم شوروی بر اریکه قدرت دولتی آغاز، و بر بستر تبنانی نامقدس شان با رقبای خودشان - با مزدوران گوش بفرمان امپریالیسم غرب و ارتجاع منطقه، یعنی با همان همپالگان جهادی و طالبی ایشان، تا ایندم ادامه دارد. اشغال کنونی کشور و اسارت مردم جان بر لب رسیده ما در دام فاتحین "جنگ سرد" که به بهانه های واهی و شعار های عوامفریب آزادی، دموکراسی، صلح، عدالت و بازسازی گویا توجیه میگردد، از جهتی هم در واقع، تکامل منطقی جبهه سایبی های دیرینه همه همین خائنین بملت بر آستان اربابان موتلفه شان میباشد، که اینک به یمن همان خدمت گذاری ها، در دولت دست نشانده کابل مشترکا سازمان یافته

اند. پس آماج قرار دادن همه همین مرتجعین بدسگال بمثابه دشمنان سوگند خورده مردم ستمدیده کشور بدون هیچ استثنایی، در موقعیت کنونی شرط انصراف ناپذیر پیشبرد مبارزه آزادیخواهانه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی میباشد.

مغازله و تنیدن رشته های مودت و مسامحه با هر فرد؛ با هر عنصر؛ و با هر بخشی از همین دشمنان شناخته شده مردم؛ در هر سطح و به هر پیمانهای که باشد، نه فقط ادعای ضدیت با امپریالیسم و ارتجاع را تخطئه می نماید؛ نه تنها مرز روشن میان دوست و دشمن بمثابه اصل اساسی مبارزه انقلابی را مخدوش میسازد؛ بلکه افزون بر آن، عاملین رسوای آن را هم، در کنار سایر مرتجعین قرار داده و بنابراین، با چنین مرزبندی ای، بر ایشان نیز قضاوت خواهد شد، زیرا مبارزه ضد امپریالیسم و ضد ارتجاع، نمیتواند هیچگاه و تحت هیچ شرایطی، جدا از مبارزه علیه اپورتونیسیم باشد.

با چنین نگرش و رویکردی میباشد که (بابا) نتیجتاً، از نقطه نظرات اعلام یافته دوست گرامی آقای آصف مهربان در نوشته (سخنی پیرامون وضع سیستانی و ...) بگرمی استقبال نموده و آنرا بمثابه یک مبارزه روشنگرانه انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، به نشر می سپارد. توقع می رود که دوست گرامی آقای (مهربان) در مراوده و همکاری رفیقانه با (بابا) ی خودش، مصمم و پیگیر باشد!

با درود های گرم انقلابی!

(بابا)

www.baaba.eu

